

اصل دلیل کافی ضعیف، تلاش نافرجام گیل و پراس

محمدطه کرمی^۱

چکیده

براهین کیهان‌شناختی با تمرکز بر جهان مادی، به دنبال اثبات موجودی هستند که وجود جهان را به آن نسبت دهند. «برهان مبتنی بر امکان» یکی از این براهین است که از اصل علیت به عنوان یک اصل بدیهی استفاده می‌کند. در قرن ۱۷، لاینیتس اصل دلیل کافی را به جای علیت معرفی کرد که بیان می‌کند هر پدیده‌ای ضرورتاً دلیلی دارد. گیل و پراس نسخه ضعیف‌تری از این اصل ارائه کردند که وجه امکان را جایگزین وجه ضرورت می‌کند. این برهان جدید، حقیقتی ممکن را که بازگوکننده وجودی ضروری است، نتیجه می‌گیرد. با این حال، این برهان اطلاعات زیادی درباره خصوصیات آن موجود ضروری نمی‌دهد. گیل و پراس برهان خود را با استفاده از مفهوم

۱. پژوهشگر و عضو گروه علمی نقد الحاد مؤسسه خاتم النبیین علیهم‌السلام

«جهان‌های محتمل» و سیستم منطقی S5 تبیین می‌کنند. انتقادهای زیادی به این برهان وارد شده که بیشتر به لوازم ناپذیرفتنی آن اشاره دارند. گیل و پراس نیز به این انتقادات پاسخ داده‌اند. به نظر می‌رسد که هر دو طرف بیشتر به لوازم سخن خود توجه دارند تا به براهین مخالفین. در نهایت، گیل و پراس با براهانی نادرست به نتیجه‌ای رسیده‌اند که می‌توان از آن دفاع منطقی کرد و تصویری شهودی از آن ارائه داد؛ یعنی حقیقتی ممکن که گزارشگر یک موجود ضروری مختار است، مانند فعل خداوند در خلقت که دلیل وجود جهان است.

کلیدواژه‌ها: اصل دلیل کافی PSR، اصل دلیل کافی ضعیف (WPSR)، سیستم منطقی موجهات S5، جهان‌های ممکن، ضرورت و احتمال، ضرورت و امکان، BCCF.

مقدمه

براهین کیهان‌شناختی^۱ از دیرباز، بخش مهمی از براهین خداشناسی بوده‌اند که با حقایق عینی جهان مادی یا همان کیهان، به وجود موجودی یکتا می‌رسند که برای وجود جهان، ضروری است. این موجود که باید دارای صفات کمالی خاصی نیز باشد، همانی است که از آن با لفظ خدا یاد می‌شود. در واقع این براهین، بخشی از الهیات طبیعی کلاسیک هستند که در پی ارائه شواهدی از عالم عینی، برای اثبات وجود خدا هستند. این براهین عمدتاً به دو دسته «برهان حدوث» و برهان مبتنی بر امکان یا همان «برهان امکان و وجوب» تقسیم می‌شوند. برهان حدوث بر تقریر زمانی از کیهان استوار و تمرکز آن روی حدوث عالم است. در روایات امامان شیعه (علیهم‌السلام) نیز مکرر از آن بهره گرفته شده است. از آنجا که کلام اسلامی، در ارائه و تبیین این برهان پیشرو و پیش‌گام بوده است، این برهان با نام «برهان کلام»^۲ شناخته می‌شود. ریشه‌های صورت‌بندی دوم (امکان و وجوب) در میراث فلاسفه یونان، نخست در آثار افلاطون^۳ آمده و پس از او شاگردش

1. Cosmological arguments.
2. Kalam argument.
3. Plato, ۸۹۳ تا ۸۹۶.

ارسطو^۱ آن را بسط داده است. فلاسفهٔ مسلمان در صورت بخشیدن به این برهان، نقش بسزایی داشته‌اند تا جایی که ابن‌سینا، مبتکر برهان امکان شناخته می‌شود. توماس آکویناس^۲ نیز با الگوبرداری از آنان، در مدخل الهیات خویش به آن پرداخته است. این برهان را می‌توان به‌طور خلاصه به‌صورت کلاسیک با سه مقدمه شامل کبری، ضمیمهٔ کبری و حد وسط و نتیجه، صورت‌بندی کرد:

یک: هر موجود ممکنی یک توضیح و تبیین برای چرایی وجودش دارد؛
دو: این تبیین‌گر، خود آن وجود ممکن یا یک موجود ممکن دیگر، که نهایتاً به موجود ضروری ختم نشود، نمی‌تواند باشد، چراکه مستلزم دور و تسلسل است؛ پس باید تبیین‌گر نهایی، یک موجود ضروری باشد؛

سه: کیهان، موجودی ممکن است؛

نتیجه: کیهان یک تبیین‌گر ضروری دارد.

در این میان «مقدمات برهان» بسیار چالش‌برانگیز هستند. مقدمهٔ اول و سوم، هر دو به‌عنوان پیش‌فرض‌های برهان، به‌طور جدی مورد سؤال قرار گرفته‌اند. ابن‌سینا و دیگر فلاسفه از اصل علیت به‌عنوان یک اصل بدیهی به‌صورت پیش‌فرض (مقدمه اول) در این برهان استفاده کرده‌اند. تمرکز اصل علیت بر نیاز هر موجود به یک علت، برای تبیین چرایی وجود آن است. در قرن ۱۷، لایبنیتس اصل دلیل کافی را جایگزینی برای اصل علیت معرفی کرد. اصل دلیل کافی یا به‌طور معادل اصل جهت کافی، می‌گوید: «هر پدیده‌ای لزوماً یک دلیل کافی دارد که آن را تبیین می‌نماید.» اصل دلیل کافی، اصلی گسترده‌تر از اصل علیت است و در واقع اصل علیت فقط یک صورت از صور چهارگانهٔ اصل دلیل کافی است. اصل جهت کافی می‌تواند با تکیه بر متعلقات شناخت افراد، با هزینهٔ کمتری، فرد را نسبت به قبول نتایج شناختی اشیاء متقاعد سازد. از این به بعد، این اصل دلیل کافی است که در برهان فوق، تأمین‌کنندهٔ پیش‌نیاز مقدمهٔ اول است.

گیل و پراس با این وجود، معتقدند که حتی اصل جهت کافی نیز برای متقاعد ساختن یک خداناباور نسبت به پذیرش برهان، پرهزینه و احتمالاً ناپذیرفتنی است. آنان به همین سبب، نسخهٔ جدیدی از اصل دلیل کافی، ارائه کردند که پذیرش آن حتی برای یک خداناباور، ساده و بسیار کم‌هزینه باشد. «اصل دلیل کافی ضعیف» می‌گوید: «هر پدیده‌ای احتمالاً یک دلیل کافی دارد که آن را تبیین می‌نماید.» امتیاز اصل جدید آنان

1. Aristotle.

2. Thomas Aquinas.

در جایگزین کردن سور احتمال به جای ضرورت، در اصل دلیل کافی لاینیتس است. گیل و پراس در تلاش‌اند تا بتوانند با کمترین پیش‌فرض‌ها، یک خداناباور را به قبول برهان کیهان‌شناسی خویش، متقاعد سازند. سیستم منطقی حاکم بر برهان آنان، S5 است؛ ولی آنان هرگز از اصول آن و نتایجش به‌طور مستقیم استفاده نکرده‌اند.

آنان برای ساده‌سازی برهان خویش، از مفهوم جهان‌های محتمل استفاده می‌کنند و احتمال وجود یک پدیده را در جهان عینی با حضور آن در یکی از جهان‌های محتمل، معادل‌سازی می‌کنند. پدیده‌های حاضر در هر جهان را نیز با مجموعه‌ای متشکل از عطف گزاره‌های ممکن و ضروری آن جهان توصیف می‌نمایند، سپس از اصل دلیل کافی ضعیف خود کمک گرفته و احتمال وجود مفسر برای جهان عینی را، که نتیجه اصل دلیل کافی ضعیف است، با جمع شدن آن مفسر با گزاره‌های این جهان در یکی از جهان‌های محتمل، معادل‌سازی می‌کنند. این مفسر از دید گیل و پراس، ماهیتی امکانی دارد. آنان سپس نتیجه می‌گیرند که چون هر جهان درباره هر پدیده‌ای اظهارنظر می‌کند یا به تعبیری هر گزاره‌ای یا خودش یا نقیضش در آن جهان هست، از فرض جمع مفسر با حقایق این جهان در یک جهان محتمل، به‌سادگی اثبات می‌شود که آن مفسر در این جهان نیز حضور دارد. این برهان ازسوی دیگران، با اعتراض‌ها و انتقادهای زیادی روبه‌رو شده است.

ما در اینجا به بررسی درستی یا نادرستی این برهان پرداخته‌ایم. اهمیت این بحث همان‌گونه که خود گیل و پراس یادآور شده‌اند، در سادگی و کم‌هزینه‌بودن برهان و اثبات خدا با کمترین پیش‌فرض‌هاست. چیزی که می‌تواند در صورت معتبر بودن برهان نه‌تنها برای شکاکان و خداناباوران، بلکه برای خداباورانی که تردید در گوشه ذهنشان جولان می‌دهد، بسیار جذاب باشد. ازسوی دیگر در صورت نامعتبر بودن این برهان، جای این هست که با بازنگری مجدد، در پی برهانی باشیم که شاید با پیش‌فرض‌هایی کمتر از برهان‌های رایج، در راه اثبات خدا بتواند منتج باشد؛ البته تلاش‌های زیادی در این زمینه، عموماً ازسوی متفکران غربی صورت پذیرفته است؛ ولی نقطه امتیاز برهان گیل و پراس، استفاده از ادبیات ریاضی در مسیر اثبات مدعاست که هم به‌دقیق‌تر شدن بحث، کمک بسزایی می‌کند و هم کار را برای سنجش اعتبار آن ساده می‌سازد و هم در فضای آکادمیک امروز، بسیار پذیرفته‌تر و قابل قبول‌تر از براهینی است که بر اموری شهودی و مبتنی بر استقراء یا تجربه شخصی بنا شده‌اند.

ما اصل دلیل کافی ضعیف را با مقدمات لازم آن توضیح داده‌ایم، سپس نمادها و مفاهیم ریاضی به‌کارگرفته شده در برهان را بیان کرده‌ایم و اندکی درباره سیستم منطقی موجبات جهان‌های محتمل آن‌ها سخن گفته‌ایم و نهایتاً برهان و نتایج آن را آورده‌ایم. ما در حد دسترسی، بخش زیادی از انتقادهای وارد به برهان را به‌طور کامل و جامع بررسی کردیم و پاسخ‌های متناظر گیل و پراس را نیز مورد مطالعه قرار دادیم و بلکه پاسخ‌هایی که منتقدان بعد از مطالعه دفاعیات گیل و پراس به آنان داده بودند، ملاحظه نمودیم. آلمیدا و جودیش معتقدند که اگر به‌جای مفسر، همین برهان را با نقیض مفسر شروع می‌کردند، به نتیجه‌ای معکوس می‌رسیدند؛ یعنی فرض می‌کردند که در یکی از جهان‌های محتمل، مفسر حضور ندارد و نقیض مفسر با جهان عینی جمع شده است. آنان دو اشکال دیگر نیز دارند، که یکی از آن‌ها رویکردی متفاوت از اشکال اول است. هر سه اشکال آلمیدا و جودیش آورده شده و پاسخ‌های گیل و پراس به آن‌ها بیان شده است. دو نقد اپی نیز بازخوانی شده و جوابیه گیل و پراس به آنان، بررسی شده است. نهایتاً از دید ما برخی پاسخ‌های گیل و پراس به منتقدانشان منطقی و صحیح هستند و «احتمال» از دید آن‌ها یک احتمال عینی واقعی است، نه یک احتمال عقلی محض؛ ولی این به‌هیچ‌وجه، اصل اشکال را از برهان مرتفع نمی‌کند. به نظر می‌رسد فرض اولیه آنان در راه اثبات نتیجه یک مصادره به‌مطلوب کامل است و دقت در همان معنای احتمال، که درک ناصحیح از آن، منتقدان را به اشتباه انداخته است، سبب می‌شود که از همان آغاز، احتمال وجود یک مفسر یا به‌طور معادل یک جهان محتمل مشتمل بر مفسر، نیاز به اثبات داشته باشد. سرانجام، جمع‌بندی این است که برهان گیل و پراس معتبر نیست. به نظر می‌رسد رصدنکردن صحیح لغزشگاه آنان، منتقدان را به تکلف انداخته است؛ ولی در نهایت تشخیص منتقدان در وجود نقض‌های درونی در برهان، درست و کامل بوده و پاسخ‌های متولیان برهان جدید در دفاع از برهان خویش، راه به‌جایی نبرده است.

اصل دلیل کافی (قوی)

اصل علیت

هر نظام فکری یا فلسفی، نیازمند مجموعه‌ای از حقایق، به‌عنوان پیش‌فرض و اصول اولیه آن نظام فکری است. این اصول که سنگ بنای اولیه آن نظام فکری را تشکیل می‌دهند، باید خود، بدیهی و بی‌نیاز از برهان باشند یا لاقلاً چنین تلقی‌ای برای صاحبان آن ایدئولوژی وجود داشته باشد.

در این میان اصل علیت، به‌عنوان سنگ بنای بسیاری از علوم عقلی و فلسفی، اصلی بدیهی به‌نظر می‌رسد که در نهاد فطری همهٔ ابناء بشر هست؛ هرچند برخی چون هیوم^۱ سعی کرده‌اند آن را اصلی ذهنی و تحلیلی بدانند که لزوماً ربطی به عالم خارج ندارد؛ با این حال، دربارهٔ تاریخچهٔ این اصل نیز در ادبیات علمی بحث شده است. چیزی که در آن تردید نیست، استفاده از این اصل در آثار فیلسوفان متقدمی چون تالس،^۲ آناکسیماندر،^۳ افلاطون و ارسطو است؛ اما به‌کارگیری آن به‌عنوان یک اصل فلسفی برای تبیین رخدادهای عالم، بنا به‌گفتهٔ ارسطو، به تالس باز می‌گردد.^۴ افلاطون آن را به‌عنوان یک اصل بدیهی و مطلق، قلمداد می‌کند. علیت از دید ارسطو آن‌قدر مهم است که شناخت ما از اشیاء مشروط به شناخت علل اولیهٔ آن‌ها می‌شود. او می‌گوید: «هر چیزی را زمانی می‌فهمیم که علتی را که آن چیز به‌سبب آن وجود دارد، بشناسیم؛ یعنی بدانیم که این علت آن چیز است و هرگز هم نمی‌توانسته طور دیگری باشد.»^۵ تفکر مشایی، بعد از فرازونشیب‌هایی که در غرب داشت، همراه با اندیشه‌های نوافلاطونی در سدهٔ ۶ و ۷ میلادی به‌جهان اسلام وارد شد. علیت و علل چهارگانه نقش خود را حفظ کرده و فیلسوفان مسلمان علیت ارسطویی را از مهم‌ترین مسائل فلسفی قلمداد کرده‌اند. از مهم‌ترین دانشمندان مسلمان دورهٔ انتقال علوم از یونانی به سریانی و عربی، کندی است. با توجه به آثاری که از او رسیده است، علیت نقش بسیار مهمی در آراء او دارد. او چهار علت ارسطو را با تعریف‌های مشابهی قبول دارد و در تعریف فلسفه که اساساً آن را «علم علت» می‌نامد، می‌گوید:

1. David Hume.

2. Thales.

3. Anaximander.

او یکی از سه فیلسوف مشهور ماتریالیست ملطایی پیش از سقراط و شاگرد تالس است. او به طرح پرسشی دربارهٔ جای انسان در جهان پرداخت و از اولین کسانی است که علت جهان را به‌جای اسطوره، دین و خدا به‌عدهٔ علوم تجربی گذاشت. کتاب «دربارهٔ طبیعت» که نخستین متن فلسفی شناخته‌شده به‌شمار می‌رود از آثار اوست.

4. Aristotle, The Complete Works of Aristotle, Barnes, U.S.A., Princeton University Press, 1984, 93b, 20.

5. Aristotle, 983a23, 194b18, 75b37-76a14.

از او به‌عنوان آغازگر فلسفه و نخستین چهرهٔ علم یاد می‌شود.

«ما وقتی چیزی را می‌دانیم که از علت آن باخبر باشیم. «علت» یا ماده است یا صورت یا فاعل، یعنی چیزی که حرکت از اوست یا متمم، یعنی آن چیزی که معلول به‌خاطر آن به‌وجود می‌آید.»^۱

علت‌العلل کندی برخلاف افلوپین، نه‌تنها عالم را ایجاد می‌کند، بلکه هستی حقیقی است و موجودات را از عدم به‌وجود می‌آورد و همه موجودات عالم، با واسطه یا بی‌واسطه به او منتهی می‌شوند. او هم علت فاعلی این عالم است و هم علت غایی آن. رابطه علیت در فلسفه فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی نیز نقش سرنوشت‌سازی داشته است. در بین فیلسوفان مسلمان نخستین بار، این ابن‌سیناست که مفصل به مبحث علیت می‌پردازد.

اصل دلیل کافی

در کنار علیت در آثار فیلسوفان متأخر ما با «اصل جهت کافی» یا اصل دلیل کافی، نیز مواجهیم. اصل جهت کافی همانند علیت، اصلی بدیهی و همگانی است؛ ولی عام‌تر از علیت است و علیت یکی از صور چهارگانه آن به‌شمار می‌رود. در حقیقت، درک زمینه یا دلیل شناخت، همان اصل دلیل کافی است. اصل دلیل کافی (اصل دلیل کافی قوی) می‌گوید: «همه چیز باید دلیل یا زمینه‌ای داشته باشد.» یا به‌تعبیر دیگر: «برای وجود هر چیز یا رخ دادن هر پدیده یا رسیدن به هر حقیقت باید یک دلیل کافی وجود داشته باشد.»^۲ اصل دلیل کافی در صورت‌بندی مدرن آن، به لاینیتس نسبت داده می‌شود؛ هرچند ریشه‌های استفاده از آن، در میان فلاسفه متقدم، در آثار آناکسیماندر دیده می‌شود.^۳ البته برخی نیز، از روی تمیز ندادن صحیح بین اصل دلیل کافی و اصل علیت، با یک تبیین یکسان از دو اصل، تاریخچه آن را به ارسطو و افلاطون و دیگر فلاسفه نسبت داده‌اند.

آرتور شوپنهاور^۴ فیلسوف شهیر آلمانی، بر این اصل بسیار تأکید دارد. او بر آن است تا حدود و شرایط اطلاق این اصل را به‌طور دقیق مشخص کند. این اصل که در نظام فلسفی وی، حاکم بر روابط و نسب میان پدیده‌هاست، مساوی با اصل علیت نیست و

۱. ابویوسف کندی، رسائل الکندی الفلسفیه، ص ۳۰ (نامه به معتصم)

2. Loemker 77.

3. Freeman, Charles (1999), The Greek achievement: The Foundation of the western World. Allen lane.

4. Arthur Schopenhauer.

گسترده‌تر از آن است. شوپنهاور در فصل دوم رساله در باب ریشه‌های چهارگانه اصل جهت کافی، به تبارشناسی اصل مذکور در میان آرا و اندیشه‌های فیلسوفان پیش از خود می‌پردازد.^۱ از افلاطون، ارسطو، دکارت،^۲ اسپینوزا،^۳ لاینیتس، هیوم، ولف،^۴ باومگارتن^۵ و نهایتاً کانت^۶ نام می‌برد و صفحاتی چند را به بررسی تلقی هر یک در باب علت و جهت، اختصاص می‌دهد و نقاط ضعف تلقی آن‌ها را آشکار می‌کند. وی بر این باور است که فیلسوفانی از جمله ارسطو و دکارت، میان علت و جهت تفاوتی قائل نشده و تصور روشنی از تمایز این دو نداشته و آن‌ها را با هم خلط کرده‌اند؛ بلکه در واقع اساساً هیچ‌یک از فیلسوفان سنتی، به تمایز واضح میان پی‌جویی دلیل یا جهت چیزی به‌عنوان بنیاد و زمینه مدلول و پی‌جویی علت یک حادثه واقعی، دست نیافته‌اند. به‌اعتقاد شوپنهاور در این میان، این اسپینوزا بود که این دو را متمایز کرد؛ ولی متأسفانه در کتاب مشهورش، اخلاق بارها این دو را به‌جای هم به کار برد و این کار، شوپنهاور را از او ناامید کرده است؛ اما چنان‌که مشهور است، کسی که اصل جهت کافی را به‌عنوان یک اصل مهم فلسفی، هم‌پایه اصل تناقض مطرح کرد، لاینیتس بود. اصل جهت کافی برای نخستین بار از سوی او با تعبیر «هیچ چیزی بدون جهت کافی وجود ندارد»، اصل بنیادین فلسفه معرفی شد.^۷

به‌هرحال بی‌تردید، اصل دلیل کافی به‌عنوان اصلی جدید و متفاوت از اصل علیت، در براهین خداشناسی به‌کار گرفته شده است. تمرکز اصل علیت بر رابطه «علی اشیا» است که در تبیین فلسفی خویش لوازمی چون، سنخیت و ضرورت و تلازم را به‌همراه دارد؛ اما اصل دلیل کافی در مقابل، بر زمینه‌ها و ادله به‌جای علت، به‌عنوان راه‌های معرفتی برای رسیدن به لزوم وجود حقایق و اشیا تمرکز می‌کند. از دید شوپنهاور ریشه‌های چهارگانه اصل جهت کافی عبارت‌اند از:

شناختنی‌های جهان تجربی: اصل جهت کافی شدن (اصل علیت)؛

1. On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason and On the Will in Nature, Schopenhauer, 1903, Tans. By MME. Karl Hillenbrand, London, George Bell and Sons, First published.

2. Rene' Descartes.

3. Bruch Spinoza.

4. Christian Wolff.

5. Alexander Gottlieb Baumgrten.

6. Immanuel Kant.

۷. موندولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

شناختنی‌های ذهنی و عقلی (معقولات ثانوی): اصل جهت کافی شناخت، اگر حکم معرفتی از هر نوعی بیان شود، باید جهت کافی داشته باشد؛ شناختنی‌های ریاضی و هندسی: اصل جهت کافی وجود، این اصل نسبت‌ها و روابط میان صور ریاضی و اشکال هندسی را تبیین می‌کند؛ شناختنی‌های در ارتباط با اراده فاعل یک فعل: اصل جهت کافی عمل، هر فعلی از اراده، با انگیزه‌ای مؤثر بر آن، در ارتباط است. به این ترتیب اصل علیت به عنوان یکی از اقسام چهارگانه اصل جهت کافی، خودنمایی می‌کند. چنان‌که پیداست حالات دیگر اصل جهت کافی نیز وجدانی و بدیهی هستند.

اصل دلیل کافی (ضعیف)

گیل و پراس و نسخه‌ای جدید از اصل دلیل کافی در سال ۱۹۹۹، ریچارد گیل و الکساندر پراس در مجله مطالعات دینی کمبریج، مقاله‌ای را به چاپ رساندند که طی آن نسخه‌ای کوچک‌تر و محدودتر از اصل دلیل کافی را ارائه کرده بودند.^۱ آنان معتقد بودند که اصل دلیل کافی، به یک ملحد، فرصت کافی را برای نتیجه‌گیری نمی‌دهد و بسیار سریع از فرد می‌خواهد که به نتیجه اعتراف کند. در حقیقت، پذیرش پیش‌فرض‌های اصل دلیل کافی، به تعبیر پراس، هزینه و احتمال نادرستی بالایی را برای یک خداناباور به همراه داشت. در عوض در این برهان جدید، پیش‌فرض‌ها ضعیف‌تر و احتمال نادرستی آن‌ها کمتر است. مزیت این برهان در آن است که به جای گزاره «هر پدیده‌ای شامل جهان واقعی، ضرورتاً یک دلیل کافی دارد که آن را تبیین می‌کند»، گزاره‌ای با وجه احتمالی، جایگزین شده است: «هر پدیده‌ای شامل جهان واقعی، احتمالاً یک دلیل کافی دارد که آن را تبیین می‌کند.» آن‌ها معتقدند همین تغییر جهت گزاره از ضرورت به احتمال، پیش‌فرض‌های برهان را بسیار تقلیل می‌دهد و زمینه را برای پذیرش یک خداناباور هموار می‌کند؛ البته چنان‌که خواهیم گفت، احتمال در این گزاره، یک احتمال ذهنی محض نیست و احتمالی واقعی است که فرض تحقق آن را در یکی از جهان‌های ممکن، میسر می‌سازد؛ همین امر سبب می‌شود، مخاطبی که با تلقی ناصحیح از مفهوم «احتمال» پیش‌فرض آغازین برهان را پذیرفته است، در مراحل پیشرفت آن، دچار

1. A New Cosmological Argument, Richard Gale and Alexander Pruss, Religious Studies 35,1999. <http://alexanderpruss.com/papers/NewCosmo.html>.

مشکل شود و با مواجهه با نتیجه برهان، قدری غافلگیر شود و، به تعبیر پراس، پس از دیدن نتیجه‌ای ناسازگار با باور و ذهنیتش، تازه در پیش فرض‌ها و مقدمات برهان اشکال نماید.

آن‌ها برهان خویش را در ۱۸ مرحله تنظیم کرده‌اند و در پاسخ به این اشکال که برهان چند مرحله‌ای است و چرا چنین طولانی شده است، اصل پرسش را نادرست و ناشی از تلقی ناصحیح از برهان دانسته‌اند؛ چراکه بیشتر مراحل برهان، صرفاً برای تبیین مفاهیم به‌کاررفته در آن و چینش صحیح و مؤثر آن‌هاست؛ البته در این مورد کاملاً حق با آن‌هاست و اگر مفاهیم بنیادی استفاده‌شده در این برهان، درست تبیین شود، می‌توان آن را بسیار خلاصه‌تر و کوتاه‌تر بیان کرد، کاری که خود آنان تا حدی در مقاله‌ای که در پاسخ به پرسش‌های آلمیدا و جودیش نگاشته‌اند، انجام داده‌اند. ما نیز در همین بخش، بعد از تبیین مفاهیم بنیادی به‌کارگرفته شده در برهان، چنین خواهیم کرد و برهان را خیلی کوتاه در سه مرحله صورت‌بندی می‌کنیم.

WPSR و زبان ریاضی

گیل و پراس برای تبیین برهان جدید کیهان‌شناختی خویش، از زبان ریاضی کمک‌گرفته و با ادبیاتی علمی‌تر به تشریح آن پرداخته‌اند. جهان‌های ممکن یا به‌نحو دقیق‌تر جهان‌های محتمل،^۱ کلیدی‌ترین واژه در این برهان به نظر می‌رسند. در فلسفه ارسطویی و به‌تبع آن در آثار فلاسفه مسلمان و نیز در دیدگاه لایبنیتس، بنیان‌گذار بیان مدرن اصل دلیل کافی و همچنین تفکر فیلسوف شهیر آکویناس، ما با یک نظام ضروری علی^۲ مواجهیم که نتیجه آن غیر از یک جهان یا نظام تام امکانی یا یک نظام احسن نخواهد بود. در مقابل، از دید متکلمان مسلمان و نیز از نگاه دانس اسکوتوس،^۳ البته با تبیین متفاوت از آنچه متکلمان مسلمان می‌گویند، ضرورت جای خود را به احتمال می‌دهد و پای پدیده‌ای چون جهان‌های محتمل به میان کشیده می‌شود. گیل و پراس

1. Possible worlds.

2. Determinism.

3. Duns Scotus.

او عمر چندانی نکرد و از همین رو آثار زیادی از او برجای نمانده است. ولی دو اثر اصلی او، دو تفسیر بر «اربعه عقائد» لومبارد است. او بر آزادی خدا بسیار تأکید می‌کند. از دید او، واقعیت امور، نه به واسطه این که عقل و منطق چنین حکم می‌کند، بلکه به واسطه این که خدا آزادانه چنین اراده کرده است، شکل می‌گیرند. او ادعا نمی‌کند که خدا بی‌قانون اراده می‌کند و نمی‌پذیرد که اراده خدا متناقض باشد ولی بر این نکته تأکید می‌کند که آزادی خدا به این معناست که نقش عقل و فلسفه محدود می‌شود. (تاریخ تفکر مسیحی، تونی لین).

مدعی‌اند که در این برهان، از نسخهٔ امکانی دانس اسکوتوس بهره جسته‌اند. آن‌ها بر همین مبنا فعل خداوند (موجود ضروری) را یک حقیقت ممکن و نه ضروری، می‌دانند و گزاره‌ای که گزارشگر فعل اختیاری آن موجود ضروری است، از دید آنان گزاره‌ای ممکن است.

آن‌ها با تعریف جهان‌های محتمل، برهان خویش را آغاز می‌کنند. یک جهان محتمل، مجموعه‌ای عطفی از گزاره‌های ممکن مجزاست که حداکثری^۱ و هم‌امکانی^۲ باشد. خصوصیت اول (حداکثری) گویای آن است که هر جهان محتمل، باید نسبت به همهٔ گزاره‌ها اظهارنظر کند یا به تعبیر دیگر در هریک از جهان‌ها، به‌ازای هر گزارهٔ p ، یا خود p یا نقیض p حضور دارند. ویژگی دوم (هم‌امکانی) نیز بیانگر این حقیقت است که تمام گزاره‌های موجود در یک جهان محتمل از جهت مفهومی یا منطقی، هم‌زمان می‌توانند برقرار^۳ باشند یا به تعبیر دیگر تحقق هریک از گزاره‌ها، مانعی برای تحقق گزاره‌های دیگر ایجاد نمی‌کند.

در این ترکیب عطفی هر گزاره، توصیف‌کنندهٔ یک موجود یا پدیدهٔ ضروری یا ممکن است. طبیعتاً یک گزارهٔ ضروری، گزاره‌ای همیشه درست است که در همهٔ جهان‌های محتمل، حضور دارد. هر گزارهٔ ممکن نیز گزارشگر وجود یا عدم وجود یک موجود ممکن یا تحقق یا عدم تحقق یک پدیدهٔ ممکن است؛ البته همان‌گونه که خواهیم گفت، یک گزارهٔ ممکن نیز همچون یک گزارهٔ ضروری همواره و در هر جهانی، ممکن است؛ ولی این به‌معنای حضور آن در همهٔ جهان‌های محتمل نیست. حضور گزارهٔ ممکن p در ترکیب عطفی یک جهان، به‌معنای لزوم تحقق آن گزاره برای تحقق آن جهان است و صحت آن گزاره به‌معنای تحقق آن است؛ مثلاً سیمرغ در جهان واقعی نیست؛ پس گزارهٔ توصیف‌کنندهٔ سیمرغ، گزاره‌ای است که در جهان واقعی، ارزش آن نادرست^۴ است و بنابراین نقیض آن در ترکیب عطفی جهان واقعی، حضور دارد، در مقابل کبوتر در جهان واقعی هست؛ پس گزارهٔ توصیف‌کنندهٔ کبوتر، جزو ترکیب عطفی جهان واقعی است و ارزش آن نیز درست^۵ است.

1. Maximal.
2. Compossible.
3. True.
4. False.
5. True.

آنان، ترکیب عطفی توصیف‌گر هر جهان محتمل را «ترکیب بزرگ عطفی» (BCF)^۱ نامیده‌اند. از آنجا که گزاره‌های ضروری، بین همه جهان‌های محتمل مشترک‌اند، BCF نمی‌تواند وجه تمایز مناسبی برای جهان‌ها باشد. به همین جهت، آن‌ها از مفهومی با نام «ترکیب بزرگ عطفی امکانی» (BCCF)^۲ بهره جستند. ترکیب بزرگ عطفی امکانی، ترکیب عطفی همه گزاره‌های ممکن یک جهان است و از آنجا که جهان‌ها، گزاره‌های ممکن متفاوتی دارند، آن‌ها را با ترکیب بزرگ عطفی امکانی می‌توان متمایز کرد. در بحث از معنای احتمال و جهان‌های محتمل، این مطلب را بیشتر تبیین می‌کنیم.

برهان مبتنی بر اصل دلیل کافی ضعیف

همچنان که گفته شد، اصل دلیل کافی ضعیف به‌عنوان اصل اولیه برهان کیهان‌شناسی جدید، قرار است جای اصل علیت و اصل دلیل کافی قوی بنشیند؛ اما آنچه در اینجا مهم است، صورت‌بندی برهان، براساس این نسخه جدید اصل دلیل کافی است.

چنان‌که گذشت آن‌ها برهان خویش را در ۱۸ مرحله تنظیم کرده‌اند که بسیاری از این مراحل برای تبیین مقدمات و تبیین بهتر برهان افزوده شده‌اند. ما این برهان را به‌طور خلاصه، در چند بند بیان می‌کنیم:

به‌ازای هر جهان w از جمله جهان واقعی، اگر p ، BCCF جهان w باشد، جهانی وجود دارد (w_1) که BCCF آن (p_1) شامل p ، q و این گزاره ممکن است که: « q تبیین‌گر p است.»

اگر w در گزاره بالا، جهان واقعی و p ، BCCF جهان واقعی باشد (و طبق مقدمه اول جهانی وجود دارد (w_1) که BCCF آن (p_1)، شامل p ، q و این گزاره ممکن است که: « q تبیین‌گر p است.»، می‌توان ثابت کرد که: $w_1w =$

بنابراین جهان واقعی شامل گزاره است (q) که تبیین‌گر، دلیل کافی برای وجود آن است.

آنچه در این صورت‌بندی از برهان مهم است، اثبات مقدمه دوم و توضیح نوع و صفات موجودی است که مفسر جهان واقعی است و اینکه آیا می‌توان اثبات کرد که q گزارشگر، نوعی موجود ضروری است یا خیر؟

1. Big Conjunctive Fact.

2. Big Conjunctive Contingent Fct.

ابتدا با نتیجه‌ای که در مقدمه دوم آمده، طبق روشی که خود گیل و پراس برگزیده‌اند، اثبات می‌کنیم:

چون جهان w_1 مشتمل بر p است؛ پس p باید زیرمجموعه p_1 باشد؛ پس در واقع هر جزء از p باید جزئی از ترکیب عطفی p_1 باشد (نتیجه الف).

اینک فرض کنید که r یک جزء از ترکیب عطفی p_1 در جهان w_1 باشد (فرض)، آن‌گاه r باید جزء ترکیب عطفی p نیز باشد؛ چراکه در غیر این صورت (با توجه به پیشینگی جهان‌ها) باید نقیض r جزو p باشد که با توجه به نتیجه قبلی (الف) نقیض r باید جزو p_1 باشد و این با فرض، در تعارض است؛ چون r و نقیض r هم‌زمان نمی‌توانند جزء ترکیب عطفی p_1 باشند؛ پس هر گزاره‌ای در p_1 عضو p نیز هست (نتیجه ب).

پس با توجه به الف و ب، p و p_1 یکسان‌اند؛ بنابراین جهان‌های متناظر آن‌ها نیز یکسان هستند؛ پس: $w_1 = w$

بیان ساده‌تری از آنچه آنان گفته‌اند برای اثبات مقدمه دوم، در ضمن بیان اشکال برهان گیل و پراس، خواهد آمد.

خصوصیات گزاره مفسر جهان واقعی

ما در اینجا با یک مسئله یا به‌تعبیری با یک مشکل مواجهیم. ازسویی مفسر q ، نمی‌تواند گزاره‌ای ممکن باشد؛ چراکه در این صورت q به‌عنوان مفسر BCCF، بخشی از خود BCCF خواهد شد و یک چیز نمی‌تواند مفسر خودش باشد و به دیگر تعبیر، دلیل کافی برای وجود BCCF اگر بخشی از خود BCCF باشد، دور لازم می‌آید. بر همین اساس q نمی‌تواند علمی^۱ باشد؛ چراکه با توجه به ماهیت قانون مدار علم تجربی، در آن صورت باید در قالب احکام و گزاره‌های شبه‌قانونی درباره جهان واقعی، در یک زمان مشخص ارائه شود که طبیعتاً گزاره‌ای که چنین باشد، ممکن است. ازسوی دیگر اساساً پیش‌فرض برهان این بوده که q گزاره‌ای ممکن و بنابراین در حال بخشی از BCCF است و این یعنی حضور مفسر جهان در خودش.

جمع بین این دو امر در صورتی ممکن است که ما گزاره‌ها را به سه‌گونه تقسیم کنیم: یک. گزاره ضروری؛

دو. گزاره ممکن که گزارشگر، یک وجود ضروری است؛

سه. گزاره ممکن که گزارشگر، یک وجود ممکن است.

راه گریز نیز در تفاوتی است که بین دو قسم اخیر وجود دارد. از یک سو، چون هر دو ممکن اند، هر دو عضوی از BCCF جهان اند؛ ولی با وجود این، در ماهیت تفسیری با هم تفاوت اساسی دارند. گزاره ممکن نوع اول (گزارشگر موجود ضروری) برخلاف نوع دوم، ماهیتی خودتفسیر دارد و از تفسیری خارج از خود آن، بی نیاز است و این خصوصیت را وام دار موجودی است که مفسر آن است که یک موجود ضروری است.

گیل و پراس نیز بر همین مبنا مدعی اند، از آنجا که q گزارشگر وجودی ضروری است، حضور آن در BCCF مستلزم دور نخواهد بود؛ زیرا وجودی که q از آن گزارش می دهد وجودی ضروری است که به هیچ وجه در BCCF حضور ندارد. در واقع فقط در صورتی، دور لازم می آید که q یک تفسیر علمی از BCCF ارائه دهد که گزارشگر خود BCCF شود یا به هر نحو، گزارشگر یک وجود ممکن از BCCF باشد.

یک تفسیر از دو حالت خارج نیست، شخصی و علمی. با توجه به اینکه q نمی تواند یک تفسیر علمی باشد؛ پس q یک تفسیر شخصی از BCCF است؛ تفسیری که آن را در قالب فعل اختیاری یک وجود ضروری ارائه می دهد، وجودی که آزادانه سبب پیدایش جهان می شود.

به نظر می رسد اشکال دیگری نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه طبق ادعای گیل و پراس، q گزارشگر وجودی ضروری است که دلیل کافی برای همه جهانهاست و از همین رو ماهیتی تفسیری به خود گرفته است و بنابراین در همه جهانها حضور دارد. از طرفی ذات امکانی اش اجازه نمی دهد که بین همه جهانها مشترک باشد؛ چون باید نقیض آن نیز ممکن باشد، که البته این همان مسئله ای است که منشأ بسیاری از اشکالات به گیل و پراس شده است؛ پس لازم است فرض شود که هر جهان، q مختص خود را دارد که در عین حال، تمام این گزاره های q، گزارشگر فعل اختیاری یک موجود ضروری هستند که در تمام جهانها حضور دارند.

اما پاسخ گیل و پراس آن است که دلیلی نداریم که مفسرهای جهانها متفاوت باشند. حضور q در همه جهانها نیز بدون اشکال است. q به خاطر ماهیت گزارشگری خویش از یک وجود ضروری، همچنان که با وجود ممکن بودن، بی نیاز از تفسیر است، نقیضش نیز قابل تحقق نیست و به همین دلیل با وجود اینکه ممکن است، در همه جهانها حضور فعال دارد.^۱

۱. این نکته را آن ها در پاسخ خود به آلمیدا و جودیش یادآور گردیده اند. (A Response to Almeida and Judisch)

WPSR و سیستم منطق موجّهات S5

«منطق موجّهات» به عنوان شاخه‌ای از «منطق سوری» در مقابل «منطق محمولات»، برای گزاره‌ها «وجه» تصویر می‌کند. وجه در هر فنی متناسب با آن فن است؛ مثلاً در فقه «جواز و وجوب» و در توجیهات زمانی «همیشه و هرگز» و... می‌توانند وجه باشند. در «موجّهات صدق» یا همان منطق موجّهات در معنای سنتی و خاص آن، وجه گزاره‌ها را به سه دسته «محتملاً»، «ضرورتاً» و «امتناعاً» تقسیم می‌کنند. آن‌گاه برای بازخوانی منطق ریاضی آن از نمادهایی همچون مربع «□» برای «ضرورت» و از نماد لوزی «◇» برای «احتمال» کمک می‌گیرند؛ سپس برای مدل‌سازی ریاضی عالم، از نمادگذاری‌هایی استفاده می‌کنند:

G : مجموعه مرجع یا همان مجموعه جهان‌های محتمل. این مجموعه قطعاً تهی نیست.

R : رابطه دسترس‌پذیری. $w R u$ بدان معناست که جهان u از جهان w دسترس‌پذیر است. از جهت مفهومی این به آن معناست که گزاره‌های محقق در جهان u در جهان w نیز ممکن هستند.

باتوجه به خواصی که از رابطه‌ها در منطق ریاضی بیان شده است، می‌توان خواص رابطه دسترس‌پذیری را بررسی کرد:

یک رابطه دسترس‌پذیر

بازتابی است، اگر و تنها اگر $w R w$ برای هر w در G ؛

متقارن است، اگر و تنها اگر $w R u$ نتیجه دهد $u R w$ برای هر w و u در G ؛

متعدی (تراگذر) است، اگر و تنها اگر $w R u$ و $u R q$ نتیجه دهند $w R q$ برای هر w, q, R در G ؛

سری (سریال) است، اگر و تنها اگر برای هر w در G وجود داشته باشد یک u در G به طوری که $w R u$.

اقلیدسی است، اگر و تنها اگر برای هر w, u, t ، اگر $w R u$ و $w R t$ آن‌گاه $u R t$ (و نیز $t R u$).

بسته به رویکرد و ضوابط مورد اعتنا، می‌توان سیستم‌های منطقی مختلفی بنا کرد. منطق فقه، منطق فیزیک و... در منطق ضرورت و امکان نیز به لحاظ روابط دسترس‌پذیری، سیستم‌های مختلفی بنا شده است. منطق‌هایی که از خواص مختلف رابطه دسترس‌پذیری برخوردارند، که البته انحصاری وجود ندارد و این سیستم‌ها، هسته منطق‌های نرمال هستند، عبارت‌اند از:

سیستم K بدون شرط، سیستم D جهان‌های واجد خاصیت سری و سیستم T برای جهان‌های واجد خاصیت بازتابی و سیستم S4 برای جهان‌های دارای بازتابی و متعدی و سیستم S5 برای جهان‌های واجد بازتابی و اقلیدسی.

نتیجه خاصیت اقلیدسی به همراه بازتابی، تقارنی و تعدی است؛ پس برای S5، رابطه R یک رابطه هم‌ارزی است؛ چراکه R بازتابی، متقارن و متعدی است؛ یعنی S5 منطق جهان‌هایی است که رابطه هم‌ارزی در آن‌ها برقرار است.

در کنار این سیستم‌ها، برای سوری‌سازی آن‌ها از بیان «اصل موضوعی» سیستم‌ها استفاده شد. اصل موضوع چیزی جز قواعد پیش فرض حاکم بر یک سیستم نیست. طبیعتاً هر سیستم، اصول موضوع خود را دارد. در مجموع، ۶ اصل موضوع وجود دارد که هر یک از سیستم‌ها، دو اصل یا بیشتر از آن‌ها را دارند. این اصول به ترتیب چنین‌اند: N، قاعده ضرورت: اگر p یک قضیه باشد، آن‌گاه $\Box p$ نیز مشابهاً یک قضیه است؛ K، اصل توزیع: $\Box(p \rightarrow q) \rightarrow (p \rightarrow \Box q)$ اگر p ضرورتاً q را نتیجه دهد، اگر p ضروری باشد، q هم ضروری است؛

T، اصل بازتابی: $(p \rightarrow \Box p)$ اگر p ضروری باشد، آن‌گاه p برقرار است؛

B، $(p \rightarrow \Diamond \Box p)$ اگر p برقرار باشد، ضرورتاً p ممکن است؛

D، $(\Box p \rightarrow \Diamond p)$ اگر P ضروری باشد، p ممکن نیز است.

۴، $(\Box p \rightarrow \Box \Box p)$ اگر p ضروری باشد، آن‌گاه ضروری است که p ضروری باشد؛

۵، $(p \rightarrow \Box \Diamond p)$ اگر p ممکن باشد، آن‌گاه ضروری است که p ممکن باشد؛

هر یک از سیستم‌ها تعدادی از این اصول موضوع را دارند. اصول موضوع سیستم‌های بالا را می‌توان چنین بیان کرد:

سیستم K: K و N، سیستم K: T و N و T، سیستم K: D و N و D، سیستم

K: S4 و T و ۴

سیستم K: S5 و T و N و ۴ و ۵

بنابراین سیستم S5 سیستمی است که تمام اصول موضوع فوق را دارد. فعلاً همین سیستم، استفاده می‌شود. باید در نظر داشت که این سیستم‌ها، تنها سیستم‌های منطقی توصیف‌کننده عالم نیستند و سیستم‌های دیگری نیز تعریف شده که در اینجا طرح نشده است؛ ولی در حال آنچه در این بحث ضروری به نظر می‌رسید، آشنایی با منطق یا سیستم منطقی S5 و اصول موضوع آن بود.

نتیجه برهان

گیل و پراس، نتیجه برهان خویش را موجودی ممکن می‌دانند که گزارشگر وجودی ضروری است که او مفسر حقیقی جهان است؛ اما در عین حال معتقدند که این برهان اطلاعات کافی در خصوصیات آن موجود در اختیار ما نمی‌گذارد. گیل و پراس، هر دو، بر این باورند که نمی‌توانند با این برهان خدای مطلق از همه جهات و واجد کمالات مطلق را آن‌گونه که ادیان ابراهیمی می‌گویند، ثابت کنند. البته با این وجود، از دید آنان خدایی که با این برهان ثابت می‌شود، توانایی ایفای نقش خدایی را در زندگی خداپرستان به‌عنوان موجودی شایسته پرستش و عشق و مناجات و اموری از این قبیل دارد.^۱

گیل در کتاب طبیعت و وجود خدا^۲ استدلال کرده است که «وجود یک موجود ضروری به نام خدا که ذاتاً دارای همه کمالات به نحو مطلق باشد، اساساً غیرممکن است. دلیلی که او می‌آورد، امکان وجود جهان‌هایی است که در آن‌ها ضروری به‌گونه‌ای است که با آن کمال و وجود مطلق، در تعارض است. او استدلال می‌کند، از آنجا که جهان‌های ممکن هستند که شرور لغو و بی‌فایده یا شرور فراگیر و گسترده داشته باشند و از آنجا که خدا ناچار در این جهان‌ها وجود دارد؛ پس خدا نمی‌تواند ضرورتاً خیر(مطلق) باشد؛ اما پراس در این نظر با او هم‌داستان نیست. او ترجیح می‌دهد به این‌گونه احتمالات به نحوی شکاکانه، بها ندهد.»

جرومه گلن^۳ نتیجه‌گیری گیل پراس را نسبت به وجودی که ضرورتاً قادر مطلق نیست، نتیجه‌ای نادرست می‌داند. این وجود ذاتاً قادر مطلق است و اگر قدرت مطلق مستلزم علم مطلق هم باشد، او ذاتاً عالم مطلق نیز هست.^۴ گیل و پراس نیز این اشکال

۱. گیل و پراس ۱۹۹۹.

2. On The Nature and Existence of God, 1991.

3. Jerome Gellman.

4. Gellman, Jerome, 2000, "Prospects for a sound stage 3 of cosmological arguments", Religious Studies, 36(2): 195–2001. Reprinted in Gale and Pruss 2003: 381–87.

جرومه گلن بیان کرده است که به‌طور سنتی برهان‌های کیهان‌شناختی پس از اثبات یک وجود ضروری، باید دو مرحله دیگر را هم طی کنند: ۱. یکتایی آن وجود ضروری؛ ۲. قادر مطلق بودن، عالم مطلق بودن و خیر محض بودن آن خدا.

او سپس با استفاده از برهان گیل و پراس می‌خواهد، این گذر از مرحله اول به مرحله سوم (نسبت به قدرت مطلق) را ثابت کند. امری که گویا (به ادعای بروس) مورد قبول خود گیل و پراس نیز قرار گرفته است. توجه کنید که وی در اثبات مرحله سوم؛ مرحله دوم را پیش‌فرض ننگرفته است (بلکه در نهایت نشان داده است که خالق همه جهان‌ها یکی است).

لم ۱: هر حالتی از قدرت که این موجود ضروری دارد ذاتی اوست.

☛ (ادامه در صفحه بعد)

را پذیرفته‌اند؛ اعترافی که به آن معناست که وجود ضروری‌ای که آنان به آن رسیده‌اند، با آنچه برهان مرسوم کیهان‌شناختی به آن می‌رسید که به نسخه متعارف PSR (همان اصل دلیل کافی قوی) متوسل شده‌اند، تفاوت چندانی ندارد. و نهایتاً باید گفت، اساساً اینکه ردیه گیل بر برهان مرسوم کیهان‌شناختی، بر پایه این پندار که وجود ضروری نمی‌تواند

وی در توضیح این استدلال می‌گوید اگر این ذاتی نباشد، باید خود، معلول یک حالت قدرت دیگری باشد که این را اختیار کرده است و اگر آن هم ذاتی نباشد، باید معلول یک حالت قدرت سومی باشد و به همین ترتیب... که تسلسل لازم می‌آید. لم ۲: اگر وجود ممکنات یک جهان را عمل اختیاری یک موجود ضروری تفسیر کند، آن‌گاه همه جهان‌ها را عمل اختیاری همان یک موجود تفسیر می‌کند.

با استفاده از برهان خلف فرض می‌کنیم که در جهان اول موجود N1 و در جهان دوم موجود N2 مفسر این جهان باشند، طبق فرض در هر دو جهان N1 و N2، موجودند؛ چون موجوداتی ضروری هستند. پس در جهان اول همه حقایق ممکن را N1 و در جهان دوم N2 تفسیر می‌کند. در جهان W1 یا N2 غلبه قدرت بر N1 دارد یا ندارد. یعنی یا:

(الف) می‌تواند جلوی خلق کردن جهان W1 از سوی N1 را بگیرد یا (ب) نمی‌تواند؛ اگر می‌تواند پس لافل باید فرض یک گزاره‌ای ممکن در BCCF جهان W1 وجود داشته باشد که مفسر آن انتخاب N2 است. اگر N2 چنین قدرتی دارد و آن را اعمال نمی‌کند؛ یعنی این گزاره یک گزاره ممکن از BCCF جهان W1 است که (PN1N2): این طور نیست که N2 با استفاده از قدرتش جلوی اعمال قدرت N1 در خلق جهان W1 را بگیرد. و این با صحت الف ناسازگار است. فرض الف به تناقض می‌انجامد؛ چون صحت فرض الف مستلزم این است که گزاره‌ای ممکن در BCCF جهان W1 وجود دارد که مفسر آن انتخاب N2 است و نه N1 و این خلف فرض است که کل جهان BCCF به عمل اختیاری یک فاعل مختار بوده است، و این مبتنی بر این است که کل جهان به منزله کل، مفسر واحدی دارد. به نظر نگارنده، این امر به‌سادگی با تجزیه یک جهان به جهان‌های متعدد و تکرار برهان اثبات‌شدنی است.)

بنابراین از آنجا که (الف) مستلزم تناقض بود، باید بگوییم که (ب) درست است؛ یعنی N2 در W1 قدرت غالب بر N1 ندارد.

حال سؤال این است که N2 چنین قدرتی بر N1 را در جهان W2 دارد یا خیر؟ از آنجایی که مفسر همه ممکنات در جهان W2، عمل اختیاری N2 است؛ پس باید ناچار N2 در W2 قدرت غالب بر N1 داشته باشد؛ اما از آنجا که قدرت یک موجود ضروری، بنابر لم ۱ ذاتی آن است، پس در جهان W2 هم، چنین قدرتی ندارد؛ پس اینکه در جهان W2، جلوی خلق N2 را نگرفته است، نمی‌تواند معلل به قدرت N2 باشد. از سوی دیگر هم اگر N1 قدرتش بیشتر است؛ پس مشابه آنچه گذشت، باید در یک مورد جلوی N2 را گرفته باشد که لازمه‌اش آن است که در کل جهان جلوی آن را بگیرد؛ در حالی که نگرفته است.

پس فرض دو جهان مختلف با دو خالق مختلف به تعارض می‌انجامد؛ پس باید خالق همه جهان‌ها یکی باشد. نتیجه‌گیری: روشن است که از ترکیب لم ۲ و لم ۱ می‌توان نتیجه گرفت، خدا قادر مطلق است؛ یعنی خدایی که خالق این جهان است خالق همه جهان‌های ممکن است. پس قدرت خلق همه جهان‌ها را دارد و قادر مطلق بودن در این ادبیات، یعنی قدرت خلق همه جهان‌های ممکن را داشتن.

دقت شود که به‌طور مستقیم برهانی بر وحدت خدای قادر مطلق ارائه نشد؛ اما می‌توان با استدلالی مشابه استدلال لم ۲ گفت، خدا قادر مطلق واحد هم هست، نه اینکه بتوان چند خدای قادر مطلق داشت که فقط یکی از آن‌ها خالق همه جهان‌های ممکن است.

ضرورتاً خیر (مطلق) باشد، مستند به دلیل معتبری باشد، مورد تردید و انکار جدی است.

در واقع این مشکل از جای دیگری آب می‌خورد. مشکل اصلی در این مسئله آن است که چنانچه واقعاً بین یک وجود ضروری که خیر مطلق است (یا همان خدا) و شرور بی‌فایده و فراگیر مطلق، به نحوی ناسازگاری باشد، آنگاه نتیجه این امر آن نیست که خدا خیر مطلق نباشد، بلکه نتیجه این است که جهان‌هایی این چنین به همراه خدا و چنین شروری، از اساس جهان‌های ممکن نخواهند بود، چراکه در این صورت آنان جامع بین‌نقیضین خواهند بود. در تمام جهان‌هایی که در آن جهان‌ها خدای خیر مطلق حضور داشته باشد، دلیل اخلاقی موجه و کافی برای شروری که در آن‌ها باشند، وجود دارد.

نسخه ضعیف و چالش‌های پیش‌رو

امکان و ضرورت

امکان و احتمال، ضرورت و نفی احتمال

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم به‌کاررفته در این برهان که گیل و پراس تعریف جهان‌های محتمل خود را بر آن بنا ساخته‌اند، مفهوم «احتمال» و در مقابل آن «ضرورت» است. تلقی نادرست از این دو مفهوم در برداشت صحیح از تک‌تک مراحل برهان، سایه می‌افکند.

پیش از آنکه به تبیین صحیح مفهوم احتمال برسیم، ضروری است که به بیان دو مفهوم متفاوت پردازیم که شباهت ظاهری آن‌ها، منشأ بسیاری از اشتباهات در فهم برهان گیل پراس شده است. به این دو جمله دقت کنید: «گزاره p ممکن است»، «ممکن است گزاره p واقع شود». این دو جمله علی‌رغم شباهت زیادی که به هم دارند، بیانگر مطالبی کاملاً متفاوت هستند. جمله اول از امکان ذاتی یک گزاره، سخن می‌گوید و جمله دوم از احتمال تحقق آن گزاره.

گزاره ممکن^۱ گزاره‌ای است که ذاتاً هم احتمال واقعی دارد که محقق شود و هم واقعا محتمل است که محقق نشود. امکان در اینجا وصف ذات یک گزاره است، یک گزاره ممکن هیچ‌گاه نمی‌تواند ضروری باشد. در گزاره دوم امکان یا همان احتمال، وجه گزاره

1. Contingent.

است. یک امر محتمل^۱ در واقع، امری است که احتمال تحقق آن وجود دارد. یک گزاره ضروری، محتمل نیز هست؛ پس «گزاره ضروری q محتمل است.» گزاره‌ای صحیح و «گزاره ضروری q ممکن است.» گزاره‌ای همیشه نادرست است. ما پس از این برای فرار از این اشتباه، از لفظ امکان برای اشاره به حقیقت اول و از لفظ احتمال برای اشاره به حقیقت دوم استفاده می‌کنیم. از اینجا معلوم می‌شود که مقصود از محتمل در «جهان‌های محتمل» جهان‌هایی است که در واقع احتمال تحقق آن‌ها وجود دارد، فارغ از اینکه گزاره‌های آن جهان ممکن باشند یا ضروری.

همین نکته درباره ضرورت^۲ نیز وجود دارد؛ یعنی ضرورت به دو معنا به کار می‌رود. به این دو جمله دقت کنید: «گزاره p ضروری است»، «ضرورتاً گزاره p محقق می‌شود.» در جمله اول ضرورت، صفت ذاتی گزاره و در جمله دوم وجه گزاره و نفی احتمال عدم است؛ پس «گزاره ممکن p، ضرورتاً ممکن است» گزاره‌ای درست و «گزاره ممکن p، ضروری است» گزاره‌ای همیشه نادرست است. در حقیقت ما با دوگانه‌های «امکان، ضرورت» و «احتمال، ضرورت» مواجهیم؛ البته می‌توان به‌طور مشابه برای پیشگیری از خطا، نام ضرورت در دوگانه اول را نیز با وجوب جایگزین کرد و به این ترتیب دوگانه «امکان، وجوب» را به جای «امکان، ضرورت» به کار برد. از آنجا که ضرورت در هر دو استعمال با واژه «necessity» به کار رفته است، ما نیز در اینجا به همان اختلاف احتمال و امکان بسنده می‌کنیم و ضرورت را لفظ مشترک، در مقابل امکان و احتمال بر می‌گزینیم و همچنان از دوگانه‌های امکان و ضرورت، احتمال و ضرورت استفاده می‌کنیم.

در بازنویشت ریاضی منطق‌های موجهات

برای ضرورت و عدم ضرورت از نمادهای متفاوتی استفاده می‌شود. گاه از نماد مربع «□» برای ضرورت و از نماد لوزی «◇» برای امکان و گاه نیز از نماد L برای ضرورت و از نماد M برای امکان استفاده می‌شود. نکته شایان توجه نبود چنین تفکیکی بین امکان و احتمال و نیز وجوب و ضرورت در این نمادگذاری‌هاست؛ نکته‌ای که می‌تواند سبب عدم فهم درست برهان ازسوی برخی شود. البته به نظر می‌رسد در اینجا هیچ خطایی صورت نگرفته است و اساساً آنچه در منطق موجهات به‌عنوان وجه قضیه مطرح است، دوگانه احتمال و ضرورت است و از امکان یا وجوب و ضرورت به‌عنوان

1. Possible.

2. Necessity.

یک صفت ذاتی گزاره، مستقلاً سخنی به میان نیامده است؛ البته می‌توان با دقتی در مفاهیم امکان و احتمال، نتیجه گرفت که این دو مفهوم قابل بازسازی با یکدیگر هستند. به تعریف امکان دوباره دقت کنید: گزاره ممکن گزاره‌ای است که هم احتمال دارد که محقق شود و هم محتمل است که محقق نشود، در مقابل، گزاره ضروری تنها، احتمال تحقق دارد. از سوی دیگر گزاره ضروری گزاره‌ای است که ضرورتاً محقق می‌شود و گزاره ممکن گزاره‌ای است که تحقق آن ضرورت ندارد؛ بنابراین یک گزاره ضروری است اگر و تنها اگر $\Box Q$ و یک گزاره ممکن است اگر و تنها اگر $\Box \neg P$.

به این ترتیب در عمل، گزاره‌ای که وجه آن ضرورت است $\Box Q$ می‌تواند، بازگوکننده یک گزاره ضروری باشد؛ ولی برای بیان امکان یک گزاره راهی جز نفی وجه ضرورت یا همان استفاده از نقیض گزاره ضروری نداریم، مگر آنکه با یک ترکیب عطفی احتمالی، آن را بازسازی کنیم: $\Box P$ and $\Diamond \neg P$.

اینک به جمله زیر که از اصول موضوعه سیستم منطق موجهاتی S5 است، دقت کنید:

If $\Box P$, then $\Diamond P$

بازخوانی این جمله چنین است: اگر تحقق گزاره P ضرورت داشته باشد (P ضروری باشد)، پس گزاره P محتمل نیز است.

همین جمله را می‌توان (به خاطر توجه نکردن به نکات فوق) این‌گونه نیز خواند: «اگر P ضروری است؛ پس P ممکن نیز هست» که قطعاً نادرست است.

احتمال، از ذهن تا واقعیت

نکته دیگری که باید به آن توجه شود، «معنای احتمال» در این براهین است. چیزی که فهم نادرست آن سبب شده، آلمیدا و جودیش برداشت صحیحی از برهان جدید پراس نداشته باشند و اشکالات نابه‌جایی را به آن‌ها وارد سازند. در حقیقت، احتمال در اینجا یک احتمال ذهنی تحلیلی صرف نیست؛ بلکه یک احتمال واقعی است که به تعبیر راسموسن در ساده‌ترین توصیف و کم‌هزینه‌ترین بیان: «احتمالی است که با حقایق عقلی ما سازگار باشد.» و نه هر احتمالی. چنان‌که در پاسخ به آلمیدا و جودیش خواهیم گفت، چیزی که احتمال ضرورت داشته باشد، دیگر احتمال عدم ضرورت ندارد؛ چراکه با فرض احتمال اول، احتمال دوم اساساً دیگر احتمالی پذیرفتنی (سازگار با عقل) نیست.

راسموسن می‌گوید:^۱

X is possible = X is consistent with the truths of reason.

البته او به گفته خودش این تعریف ساده را برگزیده تا بتواند نتایج مورد توجه خویش را با همین تعریف حداقلی، به گونه‌ای چالش‌برانگیز نیز به دست بیاورد. راسموسن در مقاله‌اش با عنوان «از احتمال تا واقعیت»، سعی دارد ثابت کند که می‌توان از احتمال به واقعیت پل زد؛ کاری که گیل و پراس در نسخه ضعیف خویش از اصل دلیل کافی، درصدد آن‌اند. در واقع استفاده از این پل احتمال تا واقعیت در پیشبرد براهین خداشناسی، نکته مورد توجه راسموسن و پراس به این مسئله است. آنان به‌طور مشترک در «موجود ضروری» به این مطلب پرداخته‌اند.^۲

راسموسن یک اصل موضوع ارائه می‌دهد که: «چیزی که محتمل باشد، نمی‌تواند نامحتمل باشد.» این در واقع نتیجه یکی از اصول موضوع سیستم S5 است که می‌گوید: $(p \rightarrow \Box \Diamond p \rightarrow \Box p)$ «اگر P محتمل باشد، آن‌گاه ضرورتاً محتمل است؛ پس نمی‌تواند نامحتمل باشد.» از همین رو او این اصل موضوع را اصل موضوع ۵ نامیده است. او سپس همان گزاره ادعایی گیل و پراس را مطرح می‌کند: «P ای یافت می‌شود که اگر گزاره P محتمل باشد، آن‌گاه P واقعیت دارد.» او سپس ثابت می‌کند، اگر این P یک گزاره ضروری باشد، گزاره بالا صحیح است؛ یعنی یک گزاره ضروری اگر محتمل باشد، واقع نیز هست.^۳

۱. راسموسن، از احتمال تا واقعیت.

2. Necessary Existence (2018), Alexander R. Pruss and Joshua L. Rasmussen. Oxford.

۳. صورت برهان چنین است:

۱. X ضروری است مساوی است با اینکه بگوییم: نقیض X محتمل نیست: $X = -\Diamond -X$

۲. فرض کنید که Q نقیض P باشد: $Q = \neg P$

If $\Diamond Q$, then $\Box \Diamond Q$ (Axiom 5)

۳. بنابر اصل موضوع پنجم سیستم S5:

If $\Diamond \neg P$, then $\Box \Diamond \neg P$ (Definition of Q)

۴. بنابر تعریف Q از گزاره دو نتیجه می‌گیریم:

If $\Diamond \neg P$, then $\neg \Box \Diamond \neg P$ (Definition of '□')

۵. بنابر گزاره ۱ از گزاره ۴ نتیجه می‌گیریم:

If $\neg \Box \Diamond \neg P$, then $\neg \Diamond \neg P$ (Contraposition)

۶. با استفاده از عکس نقیض خواهیم داشت:

If $\Diamond \neg P$, then $\neg \Diamond \neg P$ (Double Negation)

۷. نقیض نقیض یک گزاره خود هم ارز با خودش

هست:

If $\Diamond \Box P$, then $\Box P$ (Definition of '□')

۸. با استفاده از تعریف ضرورت خواهیم داشت:

If $\Diamond A$, then A (where $A = \Box P$)

در نتیجه:

البته گیل و پراس این مسیر را برای اثبات برهان خویش طی نکرده‌اند. آنان نیز با پیش فرض احتمال وجود مفسر به واقعیت این مفسر رسیده‌اند؛ ولی آنان تمام همتشان در ساده‌سازی و کم‌هزینه‌کردن برهان و استفاده از پیش‌فرض‌های کمتر گذاشته‌اند. به‌همین دلیل آنان برهان خویش را صریحاً بر اصول موضوع S5 بنا نکرده‌اند.

۳/۴. بازخوانی امکان و ضرورت در جهان‌های ممکن

گفتیم که گزاره ممکن، گزاره‌ای است که احتمال تحقق و عدم آن وجود دارد و گزاره ضروری گزاره‌ای است که احتمال عدم تحقق آن منتفی است. گزاره ممتنع نیز گزاره‌ای است که احتمال تحقق آن وجود ندارد. اینک می‌خواهیم بیان دیگری از گزاره‌های ممکن و ضروری و ممتنع با توجه به مسئله جهان‌های ممکن یا محتمل طرح کنیم. البته قبل‌تر در ضمن تبیین مفهوم «ترکیب بزرگ عطفی» اشاره‌ای به این مفاهیم داشته‌ایم.

هر گزاره، بیانگر یک حقیقت از حقایق عالم، شامل وجود یک شیء یا یکی از اوصاف آن یا رخداد یک اتفاق یا فعل یک فاعل (مختار) یا هر حقیقت دیگری در جهان است. تفاوتی ندارد که این حقیقت ضروری باشد یا ممکن یا ممتنع، درست باشد یا نادرست: علی هست، علی مهربان است، خدا وجود دارد، سیمرخ وجود دارد، باران بارید، حسن صدقه داد و الآن هم شب است و هم روز و ظلم قبیح است، همه گزاره‌هایی هستند که برخی درست‌اند و برخی نادرست.

گزاره‌های حاضر در یک جهان، یا اعضای BCF هر جهان، گزاره‌هایی هستند که در آن جهان درست هستند یا به‌طور معادل پدیده‌هایی هستند که در آن جهان برقرارند یا اشیایی که در آن جهان وجود دارند. یک جهان، وقتی محقق می‌شود که همه گزاره‌های متناظر با آن درست یا محقق باشند. هر جهان محتملی واقعاً، احتمال دارد تحقق یابد. به جهان محتمل متحقق، جهان واقعی^۱ می‌گوییم. لزوماً هر گزاره‌ای که احتمال وجود آن در یک جهان هست، عضو آن جهان نیست؛ مثلاً احتمال وجود دایناسور در جهان واقعی هست؛ ولی اکنون دایناسور جزو جهان واقعی نیست و گزاره متناظر با دایناسور در جهان واقعی، گزاره‌ای نادرست است.

اینک می‌گوییم

ضرورت به‌معنای تحقق شیئی یا پدیده‌ای یا درست‌بودن گزاره‌ای در همه جهان‌های محتمل است؛ پس یک گزاره، ضروری است، اگر در همه جهان‌های محتمل درست

1. Actual.

باشد؛ یعنی هر یک از جهان‌های محتمل، اگر محقق شوند، این گزاره را در خود خواهند داشت. چنان‌که گفتیم ضرورت، صفت ذاتی یک گزاره است و بنابراین گزاره‌ای که در یک جهان ضروری باشد، در همه جهان‌ها نیز ضروری است و عضو همه جهان‌ها نیز هست؛ پس گزاره‌های ضروری در همه جهان‌ها مشترک‌اند؛ همین امر موجب شد که گیل و پراس برای تمایز بین جهان‌ها، در کنار BCF، ترکیب جدید BCCF را تعریف نمایند که فقط شامل گزاره‌های ممکن هر جهان است. اگر به همه ضرورات در هر

جهان بگوییم All Ness، برای هر جهان داریم: $BCCF = All\ Ness + BCF$

امکان به معنای تحقق شیئی یا پدیده‌ای یا درست‌بودن گزاره‌ای در برخی از جهان‌های محتمل است. یک گزاره، ممکن است، اگر در برخی جهان‌ها درست و در برخی غلط و نادرست باشد. از آنجا که امکان نیز یک صفت ذاتی گزاره است، یک گزاره ممکن نیز در همه جهان‌ها ممکن است؛ ولی برخلاف گزاره ضروری، این به معنای عضویت هر گزاره ممکن در همه جهان‌ها نیست؛ بلکه به این معناست که حضور یک گزاره ممکن در همه جهان‌های محتمل، محتمل است؛ هرچند در برخی جهان‌ها محقق نیست و در برخی دیگر محقق است؛ بنابراین BCCF برای هر جهان، مجموعه ممکناتی است که در آن جهان واقعی متحقق یا درست هستند. دقت کنید همه جهان‌ها، ممکنات یکسانی دارند. فرق جهان‌ها و BCCF آن‌ها در این نیست که ممکنات یک جهان با ممکنات جهان دیگر متفاوت است؛ بلکه فرق جهان‌ها در وقایع و تحقیقات یا به تعبیر منطقی، گزاره‌های درست آن‌هاست؛ بنابراین اساساً ممکنات و ضرورات در همه جهان‌ها یکسان هستند. اگر زبان منطقی ما درباره گزاره‌ها، ضرورت و امکان باشد، جهان‌های منطقی ما جهان‌هایی هم‌ارز هستند. از آنجا که ضرورات و ممکنات هر یک با ضرورات و ممکنات دیگری یکسان هستند،^۱ این جهان‌ها نسبت به هم دسترس‌پذیرند.^۲ آلمیدا وجودیش تذکر می‌دهند که سیستم S5 خاصیت هم‌ارزی دارد و جهان‌های محتمل هم جهان‌های هم‌ارزند؛ پس برای بیان آن‌ها نمی‌توان از سیستمی ضعیف‌تر از S5 استفاده کرد.^۳

۱. راتن ۲۰۱۲؛ ص ۸۵، یادداشت ش ۱۰۹.

۲. دسترس‌پذیری و هم‌ارزی در منطقی موجبات تعریف شده است.

۳. آلمیدا/جودیش ۲۰۱۲.

نهایتاً امتناع هم به معنای تحقق نیافتن یک شیء یا یک پدیده در هیچ یک از جهان‌های محتمل یا به تعبیری نادرست بودن یک گزاره در همه جهان‌های محتمل است. یک گزاره ممتنع است اگر در همه جهان‌ها نادرست باشد.

از آنجاکه گفتیم جهان‌های محتمل، جهان‌هایی بیشینه هستند، هر گزاره همواره یا خودش یا نقیضش در هر جهان حضور دارند. نکته مهم آن است که بنابراین ادبیات، نمی‌توان گفت در جهان واقعی مثلاً کوه دماوند ضروری است؛ بلکه چنان‌که پیش‌تر گفتیم، کوه دماوند در همه جهان‌ها، چه جهان‌هایی که در آن‌ها حضور دارد و چه جهان‌هایی که در آن‌ها نیست، ممکن است. تفاوت جهان شامل کوه دماوند با دیگر جهان‌ها در وجوب بالغیر کوه دماوند در این جهان است. همچنین نمی‌توان گفت در جهانی که علت معلول p وجود دارد، p ضروری است. به عبارت دیگر نباید بین ضرورت (وجوب بالذات) و وجوب بالغیر خلط کرد (خلطی که خواهید دید به نظر می‌رسد آملیدا و جودیش در استدلالشان مرتکب شده‌اند).

عدم فهم صحیح برهان از سوی دیگران

خطای براس^۱

براس در تبیین اصل دلیل کافی ضعیف، مرتکب خطای فاحشی شده است. او در فصل ۵ مدخل خویش، در دانشنامه استنفورد می‌نویسد:

«برهان، مبتنی بر اصل دلیل کافی ضعیف، در ساده‌ترین شکل این چنین است: اگر محتمل باشد که ضروری باشد که موجودی فراطبیعی به نوعی وجود داشته باشد؛ پس ضروری است موجودی فراطبیعی از آن نوع وجود داشته باشد؛ محتمل است که ضروری باشد موجودی فراطبیعی به نوعی وجود داشته باشد؛ نتیجه: لازم است که این موجود وجود داشته باشد.

چنانچه کسی اصول موضوع سیستم منطق موجهاتی S5 را بپذیرد، (قابل اثبات است که) «اگر محتمل باشد که p ضروری است؛ پس p ضروری است» [و در حقیقت این یعنی پذیرش صحت مقدمه اول یا کبرای قیاس]. فرض تعیین‌کننده در برهان، دومین مقدمه خواهد بود؛ یعنی اثبات احتمال وجود یک موجود ماوراءالطبیعی، که گیل و پراس با استفاده از اصل دلیل کافی ضعیف خویش به دفاع از آن پرداخته‌اند...»

1. Cosmological Argument, Chapter 5, 28.

این در حالی است که گیل و پراس در مواضع متعدد، چه در مقاله اولیه خود در مجله مطالعات دینی کمبریج و چه در پاسخ‌های خود به آلمیدا و جودیش و چه در غیر اینجا، بر این مطلب پافشاری کرده‌اند که ما نمی‌خواهیم از اصول موضوع S5 استفاده کنیم که وجود خدا نتیجه سریع آن و ازسوی خداناباوران بسیار اشکال برانگیز است و فهم آن نیز متوقف بر فهم منطق گزاره‌های S5 است. آنان در بخش انتقادات مقاله اصلی در بیانی نسبتاً مفصل توضیح داده‌اند، موجه است یک ملحد سیستم S5 را نپذیرد؛ اما درباره اصل جهت کافی ضعیف این موجه نیست.^۱

البته همچنان که آلمیدا^۲ توضیح داده است، شرط منتج بودن برهان، پذیرش سیستم منطقی S5 است؛ چراکه برای آنکه دو جهان ممکن، ضرورت‌ها و ممکنات یکسانی داشته باشند، باید سیستم منطقی S5 را پذیرفته باشیم. این البته غیر از استفاده از نتیجه جنجالی سیستم S5 است.

اشکالی که ازسوی آلمیدا و جودیش وارد شد؛ ماهیت امکانی مفسر^۳ یکی از اشکالاتی که آلمیدا و جودیش در مقاله خود به این برهان وارد کرده‌اند، به ماهیت امکانی q باز می‌گردد. آنان برهان خویش را به‌روش تعلیق به محال ارائه می‌کنند. آنان معتقدند وقتی q یک گزاره ممکن است؛ پس هم q و هم نقیض آن، محتمل‌اند.

۱. پیش فرض $Lq \& \sim L \sim q$

۲. $Mq \& M \sim q$

آنان با این مقدمه، تمام آنچه درباره q در برهان گیل پراس گفته شده بود، مبنی بر اینکه جهانی وجود دارد که مشتمل بر BCCF جهان واقعی و q و گزاره q تبیین‌گر p است، و سپس استدلال بر اینکه این جهان، همان جهان واقعی است، درباره نقیض q نیز اجرایی می‌دانند:

۳. جهان واقعی مشتمل بر q است.

۴. جهان واقعی مشتمل بر q نیست.

۱. گیل-پراس ۱۹۹۹.

۲. آلمیدا/جودیش ۲۰۱۲، ص ۵۶.

۳. آلمیدا/جودیش ۲۰۱۲، صص ۵۵ تا ۶۴.

نهایتاً نیز نتیجه چیزی جز، اجتماع نقیضین (عضویت هم‌زمان q و نقیض آن) در جهان واقعی نخواهد بود.

۵. جهان واقعی مشتمل بر q و نقیض q است.

آنان سپس از نتیجه محال، به خلف فرض می‌رسند که همان ماهیت امکانی q بود؛ یعنی q نمی‌تواند ممکن باشد؛ اما آیا این به این معناست که q ضروری است؟ قطعاً خیر؛ چراکه تمام نقطه قوت این برهان، ماهیت امکانی مفسر در آن بوده و ضروری دانستن مفسر احتمالاً، به قیمت بازگشت به نسخه قوی اصل دلیل کافی، تمام خواهد شد.

آلمیدا و جودیش با توجه به این نکته، گزینه «احتمالاً ضروری» را پیش‌روی متولیان برهان جدید می‌گذارند و سپس ثابت می‌کنند، این گزینه نیز دردی از گیل و پراس دوا نخواهد کرد و برهان را معتبر نمی‌سازد.

آنان این بار نیز از همان شیوه تعلیق به محال کمک می‌گیرند. ابتدا فرض می‌کنند که گزاره q احتمالاً ضروری باشد؛ یعنی محتمل است، ضروری باشد و محتمل است، ضروری نباشد: (فرض)

۵. $MLq \& M \sim Lq$.

اگر این نتیجه را به دو قسمت تقسیم کنیم: الف) q احتمالاً ضروری است و ب) q احتمالاً ضروری نیست. سراغ نتیجه الف می‌رویم. پیش‌تر نشان دادیم که اگر یک گزاره ضروری محتمل باشد، واقع نیز خواهد بود.^۱ اصل موضوع ۴ سیستم S5 نیز می‌گوید اگر گزاره‌ای ضروری باشد، ضرورتاً ضروری است. در نتیجه، با فرض احتمال ضرورت q خواهیم داشت که q ضرورتاً ضروری است:

۶. LLq

با استفاده از تعریف ضرورت خواهیم داشت:

$(7) \sim M \sim Lq$

از بخش (ب) ۵ و ۷ نتیجه می‌گیریم:

$(8) \sim M \sim Lq \& *M \sim Lq$

۱. احتمال از ذهن تا واقعیت، بخش ۲. ۴.

نتیجه تناقض است؛ پس فرض، یعنی محتمل ضروری بودن یک چیز، باطل است؛ یعنی اگر سیستم S5 و نتیجه آن سیستم پذیرفته شود، اشیاء یا ممکن اند یا ضروری و فرض احتمالاً، ضروری باطل است.

پس با توجه به اینکه q نه گزاره‌ای ممکن است و نه احتمالاً ضروری و تنها فرض پیش روی گیل و پراس ضروری بودن q است که به این ترتیب، برهان کارایی و اعتبار خویش را از دست خواهد داد. آنان البته فرض ضروری بودن q را نیز مطرح می‌کنند و می‌گویند، آماده باشید که خداناباوران به لبخندزدن ادامه دهند.

اشکال دیگر ازسوی آلمیدا و جودیش؛ دو تفسیر ناسازگار آلمیدا و جودیش در پاورقی ۱۳ مقاله خود، ادعا کرده‌اند که یک خداناباور می‌تواند ادعا کند که W-PSR را می‌توان با دو عبارت متفاوت بیان کرد. آن‌ها نام این ترکیب را WPSR2)) نهاده‌اند.

به‌ازای هر جهان، w و هر گزاره، p. اگر $BCCF$ جهان w باشد، خواهیم داشت: جهانی محتمل به نام w1 وجود دارد که $BCCF$ آن شامل p و q و این گزاره است که p، q را تفسیر می‌کند؛

جهانی محتمل به نام w2 وجود دارد که $BCCF$ آن شامل p و $\sim q$ و این گزاره است که $\sim p$ ، q را تفسیر نمی‌کند.

WPSR2 را طبق آنچه در پاورقی ۱۵ آمده، چنین می‌توان بازسازی کرد:

اگر q مفسر جهان واقعی باشد؛ چون q گزاره‌ای ممکن است، مفسر جهان می‌تواند گزاره دیگری به نام r باشد. فرض می‌کنیم که r با q جمع نمی‌شود؛ پس: جهان واقعی شامل p و q و این گزاره است که p، q را تفسیر می‌کند.

جهانی محتمل به نام w2 وجود دارد که شامل p و r و $\sim q$ و این گزاره است که «p، r» و $\sim p$ ، q را تفسیر می‌کند» و نیز این گزاره است که « $\sim p$ ، q را تفسیر نمی‌کند»

هرچند نتیجه‌ای که آنان از این دلیل گرفته‌اند، وجود جهانی است که $\sim q$ در آن حضور دارد (به‌عنوان بخشی از استلال بر صحت نداشتن فرض ممکن بودن q)، این‌گونه نیز سخن آنان ازسوی راتن^۱ بازخوانی شده است که:

طبق این بیان برای هر گزاره صحیح p، ممکن است p دو تفسیر A و B داشته باشد که A و B با هم ناسازگار باشند. و می‌توان نشان داد که هر یک از A و B می‌تواند مفسر

1. Emanuel Rutten.

جهان واقعی باشد. از آنجا که طبق استدلال گیل و پراس مفسر یک جهان عضوی از BCCF آن جهان است؛ لذا هم A و هم B عضوی از BCCF این جهان خواهند بود و این به تناقض می‌انجامد. راتن این برهان را «اصل دلیل کافی ضعیف جانشین» نامیده است و می‌افزاید: در نظر آلمیدا از درستی اصل دلیل کافی ضعیف، درستی اصل دلیل کافی ضعیف جانشین به دست می‌آید و لذا می‌توان گفت، اصل دلیل کافی نیز باطل است.^۱

اشکال سوم از سوی آلمیدا و جودیش؛ مفسر ضروری یا ممتنع آلمیدا و جودیش این اشکال را به‌عنوان اشکال دوم خویش آورده‌اند. آنان می‌گویند، از آنجا که اصل دلیل کافی ضعیف از احتمال وجود مفسر در برخی جهان‌های محتمل، به ضرورت وجود در آن‌ها می‌رسد، می‌توان جهان‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: ۱. جهان‌هایی که احتمال وجود مفسر در آن‌ها نیست که بنابراین مفسر در آن‌ها ممتنع است؛ ۲. جهان‌هایی که احتمال مفسر در آن‌ها هست که وجود مفسر در آن‌ها ضروری است. پس جهان‌ها به دو دسته ممتنع المفسر (ضرورتاً بدون وجود خدا) و ضروری التفسیر (ضرورتاً دارای خدا) تقسیم می‌شوند. اثبات این مسئله همان است که راسموسن به آن اشاره کرده است.^۲ او می‌گوید همان‌گونه که می‌توان استدلال کرد، احتمال وجود مفسر ما را به ضرورت وجود آن می‌رساند، می‌توان اثبات کرد که احتمال وجود مفسر نیز ما را به امتناع وجود آن می‌رساند، لازمه‌ای که برای یک خدا باور پذیرش آن چندان ساده نیست؛ بلکه وجود جهان‌هایی که خدا در آن‌ها ممتنع است، خلاف ارتکاز خدا باوران است. اگر وجود چنین جهان‌هایی محتمل نیست؛ پس از ابتدا اصل اولیه مورد استفاده آن‌ها نقض می‌شود و باید از همان اصل قوی استفاده کرد.

اپی: نسخه ضعیف به نسخه قوی باز می‌گردد
اپی در مقاله‌اش، درباره برهان جدید گیل و پراس مدعی شده است که در عمل، بازگشت اصل دلیل کافی ضعیف به نسخه قوی آن است؛ البته این چیز عجیبی نیست که گیل و پراس بخواهند از آن بگریزند. آنان به‌دنبال انکار اصل دلیل کافی قوی نیستند؛ صرفاً در پی آن‌اند که با کم‌ترین هزینه، یک خدا ناباور را به پذیرش برهان خویش متقاعد کنند؛ هرچند نهایتاً به نحوی غیرصریح، بازگشت سخن آنان به براهین خداشناسی دیگر باشد.

۱. راتن ۲۰۱۲؛ ص. ۸۵ یادداشت ش ۱۰۹.

۲. در بخش ۴.۲، احتمال از ذهن تا واقعیت گذشت.

برهانی که او برای ادعای خویش ارائه کرده، به طور خلاصه چنین است:

جهان محتمل w با BCCF به نام p_1 وجود دارد که مفسر ندارد و شامل p_1 و گزاره « p_1 مفسر ندارد» است؛

جهان محتمل w وجود دارد که p_1 را تفسیر می‌کند و p_1 و گزاره « p_1 مفسر ندارد» نیز در آن جهان برقرار است؛

طبق برهان $w'=w$ ؛

مفسر هر جهان، مفسر تک‌تک گزاره‌های آن است؛

پس « p_1 مفسر ندارد» و مفسر p_1 هم‌زمان برقرار است.

نتیجه محال است؛ پس فرض اولیه نادرست است و چنان جهانی وجود ندارد؛

پس هر جهان محتملی، تفسیر دارد (اصل دلیل کافی قوی).

البته اپی سپس متعرض مدل تلنگر^۱ برهان خویش می‌شود که پراس آن را به‌گونه‌ای صریح‌تر در پاسخ به اپی تدوین کرده است و نهایتاً با اندکی تفاوت، مشابه همین برهان است که پیش از برخورد با مدل، به ذهن اپی رسیده است:

($p \rightarrow MOp$) به‌ازای هر گزاره p ، جهانی محتمل وجود دارد که مشتمل بر p و q و این گزاره است که « q تفسیرکننده p است»؛

($\sim(Oq \rightarrow q)$) فرض می‌کنیم که به‌ازای گزاره واقعی q ، تفسیرگری وجود ندارد؛

($q \& \sim Oq$) پس هم‌زمان هم q برقرار است و هم گزاره « q تفسیر ندارد»؛

$MO(q \& \sim Oq)$ جهانی محتمل وجود دارد که تفسیرگر گزاره «گزاره q و گزاره q تفسیر ندارد» هر دو درست‌اند» است. [جهان w وجود دارد مشتمل بر q و « q تفسیر ندارد» و q (مفسر آن‌ها) و این گزاره را تفسیر می‌کند که « q ، q و q تفسیر ندارد.»]؛

q « $MO(q \& \sim Oq)$ مفسر ندارد» و « q مفسر دارد» هر دو محتمل‌اند (در جهان w حضور دارند)؛

($q \rightarrow Oq$) نتیجه محال است؛ پس فرض اولیه نادرست است و گزاره واقعی q تفسیر دارد؛

($p \rightarrow Op$) پس به‌ازای هر گزاره p ، قطعاً مفسری وجود دارد.

1. Fitch.

برهان اپی چیزی مشابه برهان آلمیدا و جودیش، البته با رویکردی دیگر است. اشکالی که به او وارد است نیز همانند اشکالی است که به آلمیدا و جودیش وارد می‌شود.

البته اپی برهان دیگری نیز در رد برهان گیل و پراس ارائه کرده است که نشانگر تعلق خاطر او بر خداناباوری است و مبتنی بر یقین به وجودنداشتن خداست، یقینی که می‌تواند نتیجه برهان گیل و پراس را به‌طور قطعی باطل بداند و با برهان خلف، فرض برهان را، یعنی اصل دلیل کافی ضعیف را، مخدوش کند که ما در این مقاله به این برهان، لااقل به علت عدم وضوح فرض (نبود خدا) نخواهیم پرداخت.

گیل و پراس پاسخ می‌دهند

پاسخ قابل قبول آن‌ها به آلمیدا و جودیش

حق با آلمیدا و جودیش است. یک گزاره ممکن طبق تعریف، هم احتمال تحقق دارد و هم احتمال عدم تحقق و باز حق با آن‌هاست که فرض هر دو احتمال، به خلف می‌انجامد؛ اما مشکل کجاست؟ آیا چنان‌که آلمیدا و جودیش گفته‌اند، تنها راه، اعتراف به صحت‌نداشتن فرض امکان برای q و بطلان اصل دلیل کافی ضعیف است؟ یا راه دیگری نیز پیش‌روی ما قرار دارد؟

جواب گیل و پراس به اشکال دوم آلمیدا و جودیش، خدشه در اصل دلیل کافی ضعیف جانشین آن‌هاست. آن‌ها می‌گویند پذیرش WPSR2 به مراتب پرهزینه‌تر و بی‌دلیل‌تر از پذیرش اصل دلیل کافی ضعیف معمولی است. آن‌ها معتقدند که WPSR2 مستلزم WPSR است و نه برعکس؛ لذا اگر امر، بین پذیرش اصل مورد استناد آنان یا پذیرش WPSR2 دایر شود، باید اولی را پذیرفت. این استدلال از این جهت جذاب است که به‌گفته گیل و پراس، می‌تواند اتفاقات عادی مانند خیس شدن زمین، تفسیرهای مختلفی مثل باران و شستن با شلنگ داشته باشد؛ اما دلیلی نداریم که یک جهان محتمل بتواند مفسرهای مختلفی داشته باشد؛ مانند فعل اختیاری خدای الف و خدای ب؛ چون شاید درباره مفسری چون خدا، فرض تعدد، چندان موجه نباشد. آن‌ها سپس به تفاوت بین امکان منطقی و امکان معرفت‌شناسانه، اشاره می‌کنند. در پایان گیل و پراس اشاره می‌کنند که در واقع اصل دلیل کافی ضعیف جانشین، ترکیب عطفی دو اصل است و از آنجا که اصل دوگانه منجر به تناقض می‌شود، باید انتخاب کنیم که بین این دو اصل، کدام‌یک قابل قبول‌تر و منطقی‌تر است.

WPSR2. === (WPSR) and (PAE)

این اصل اصل تفسیر جایگزین است.^۱ بنابر این اصل، هر گزاره‌ای که تفسیری داشته باشد، محتمل است که تفسیر دومی که با تفسیر اول ناسازگار است، نیز وجود داشته باشد. ناسازگاری، یعنی ترکیب عطفی آن دو، غلط باشد و هر دو نمی‌توانند هم‌زمان صحیح باشند. آنان در ادامه می‌گویند که اصل تفسیر جایگزین مثال نقض‌هایی با پذیرش برخی مفاهیم فلسفی مانند نظام کریپکی^۲ دارد؛ مثلاً جواهر خصوصیات ذاتی دارد. اصل تفسیر جایگزین نمی‌تواند درباره گزاره‌های ضروری، که خود مفسر خود هستند، صحیح باشد؛ اما می‌توان اصل جهت کافی را درباره گزاره‌های ضروری نیز به نحوی به کار برد؛ لذا در انتخاب بین این دو اصل، باید اصل دلیل کافی را انتخاب کرد.

در این مورد حق با آنهاست و دلیلی برای احتمال وجود مفسر ناسازگار با مفسر اول نداریم و اقتضای مفهوم امکان نیز چنین چیزی نیست. در حقیقت اگر این مفسر ممکن، فعل خداوند باشد آن چنان که گیل و پراس گفته‌اند، حقیقتی ممکن است که بازگوکننده حقیقتی ضروری است، نه تنها دلیلی برای امکان دو فعل ناسازگار خداوند نداریم، بلکه آن را ممتنع می‌دانیم. قاعده اقتضا می‌کند که آلمیدا و جودیش، برای این ادعای خود دلیل بیاورند و نیازی هم به مثال نقض‌های گیل و پراس نباشد. به نظر می‌رسد این نقطه همان لغزشگاه آلمیدا و جودیش در فهم مفهوم احتمال است. آنان احتمال را صرف یک احتمال ذهنی تصویر کرده‌اند، درحالی که احتمال، چنان‌که از راسموسن نقل کردیم «احتمالی است که با حقایق عقلی ما سازگار باشد.» و دلیل برای محتمل‌بودن یک تفسیر دیگر ناسازگار با تفسیر ممکن و در حقیقت، محتمل موجود نداریم.

آنان به همین ترتیب نیز، پاسخ اشکال اول آلمیدا و جودیش را می‌دهند. ممکن‌بودن یک گزاره، به این معناست که در ذاتش نسبت به درستی یا نادرستی گزاره، هر دو احتمال را داراست؛ اما به هیچ وجه به این معنا نیست که اگر یکی از طرف‌های آن (خود یا نقیضش) در یک جهان، احتمال واقعی داشت، باید طرف مقابل هم بتواند محتمل

1. Principle of Alternate Explanation.

2. Kripkean doctrine.

معناشناسی یا منطق کریپکی. سول کریپکی برای تبیین منطق موجبات محمولی، دو ساختار جداگانه (در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۳) طراحی کرده است. ساختار معنایی منطق موجبات محمولی به دامنه تعبیر، مجموعه جهان‌های ممکن (جهان‌های محتمل یا possible worlds) و تابع ارزش‌دهی و ابتدای شروط صدق جملات موجه به آن بر می‌گردد. ر.ک. امیرخانی، دکتر مهناز و دکتر لطف الله نبوی، «ساختار نحوی و معنایی منطق موجبات محمولی از دیدگاه کریپکی»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، فصلنامه تأملات فلسفی، س ۱، ش ۲، تابستان ۱۳۸۸.

باشد. گیل و پراس می‌گویند که ممکن بودن گزاره با همیشه درست بودن آن جمع‌شدنی است. آنان در مقاله‌ای به پاسخ آلمیدا و جودیش پرداخته‌اند. در این مقاله گفته‌اند که یک عضو گزاره (هرچند ممکن باشد)، ضرورتاً عضو آن گزاره است. آنان می‌گویند وقتی ما ثابت کردیم که گزاره « q مفسر p است»، عضو p است، آن‌گاه ضرورتاً عضو p است؛ یعنی هرگاه p برقرار باشد، « q مفسر p است» هم، هرچند گزاره‌ای ممکن است که ضرورتاً برقرار باشد. و این ابدأ چیز عجیبی نیست. مثالی برای روشن‌تر شدن مسئله می‌زنیم. آنان می‌گویند که q فعل ممکن یک موجود ضروری است. می‌توان نظم و تدبیر در جهان را مثال زد. اثر صنع خدای متعال که چون فعل خداست، در اصل ممکن است. اینک فرض کنید که نظم از جهان حذف شود. با حذف نظم از این جهان، همه‌ی المان‌های جهان فرو خواهد ریخت، چون نظم حقیقتی است که در تاروپود جهان واقعی نهفته است. خود نظم، ماهیتی امکانی دارد و می‌تواند نباشد؛ ولی با نبود آن، جهان واقعی نیز نخواهد بود؛ پس وجود نظم، به‌عنوان حقیقتی ممکن، برای وجود این جهان، به‌عنوان یک جهان ممکن محقق، ضروری است و این یعنی صحت ادعای گیل و پراس.

آنان همچنین در مقدمات برهان خود از اصلی سخن می‌گویند که آن را تعهد وجودی مفسر^۱ می‌نامند:

اگر « q مفسر p است» برقرار باشد، آن‌گاه p و q هر دو برقرارند؛ بنابراین چون « q مفسر p است»، عضو p است؛ پس ضرورتاً به‌ازای هر جهان مشتمل بر p و q ، « q مفسر p است» نیز برقرار است؛ پس نقیض q (و نقیض « q مفسر p است») هرگز در جهان p قابل تحقق نیست. شاید ما نیز بتوانیم برای حمایت از آنان مجدداً، به کلام راسموسن تمسک کنیم. طبعاً وقتی q عضوی هرچند ممکن، از p است دیگر نقیض q نمی‌تواند برقرار باشد.

پاسخی شایان تأمل به اپی

گیل و پراس بی‌هیچ انکاری، بازگشت اصل دلیل کافی ضعیف به نسخه قوی را پذیرفته‌اند. اشکال آنان در این است که این نتیجه‌گیری، لازمه سطح فکر منطقی اپی است و به‌هیچ‌وجه واضح نیست. آنان می‌گویند کسی هم که علمش بی‌نهایت باشد، قطعاً این را می‌فهمد؛ ولی آیا این خدشه‌ای به برهان وارد می‌سازد؟ برهانی که درصدد

1. Existential Commitment of Explanation.

انکار اصل دلیل کافی قوی نبود، بلکه صرفاً می‌خواست هزینه سنگین پذیرش اصل قوی‌تر را بکاهد و راه را برای یک خدانابور هموار سازد. از همین رو از دید آن‌ها اینکه اپی معتقد است: «یک خداناباور که ممکن بود قبل از شنیدن برهان او، برهان آن‌ها را بپذیرد، باید بگوید که درست نفهمیده بوده است که با چه چیزی داشته همراهی می‌کرده است»، مستلزم این است که گفته شود: وقتی هر برهان قیاسی صحیح و معتبری پیش‌فرض‌هایش درست و کامل فهمیده شوند، جا دارد که مورد مناقشه قرار گیرد.

در حال به نظر می‌رسد در این مورد هم حق با آن‌هاست و اصلاً آنچه اپی به‌عنوان اشکال به آنان مطرح کرده، چیزی نبوده است که از اساس گیل و پراس از آن گریزی داشته باشند یا جایی مدعی خلاف آن شده یا آن را انکار کرده باشند. البته باید دید نهایتاً آیا آن‌چنان‌که گیل و پراس می‌گویند این برهان جدید، برای یک خداناباور تفاوت چشم‌گیری با نسخه قوی خواهد داشت یا آن‌قدر هم که آنان مدعی‌اند، این تفاوت واضح نیست و فهم بازگشت نسخه ضعیف به نسخه قوی چندان هم علم نامتناهی و نبوغ ریاضی نمی‌خواهد، چنان‌که ردپای این اشکال را می‌توان، نه البته با بیان اپی ولی به شیوه‌های دیگر، در بیان هرکس که به تبیین یا انتقاد از این برهان جدید پرداخته است یافت؛ برای نمونه رجوع کنید به آلمیدا و جویدیش در انتهای مقاله انتقادی‌شان، راسموسن، چنان‌که گذشت.

اما نکته شایان توجه در اینجا آن است که در حقیقت برهان اپی درست نیست، چیزی که گیل و پراس متعرض آن نشده‌اند؛ چراکه فرض احتمال وجود جهانی که مشتمل بر p و مفسرنداشتن p است، فرضی نادرست است و چنان‌که گفتیم مراد از احتمال، احتمالی سازگار با عقل است؛ پس، از اساس این فرض باطل است و برهان در همین نقطه متوقف خواهد شد و منتج نخواهد بود. در نهایت روح اشکال اپی با روح اشکال آلمیدا و جویدیش تفاوت چندانی ندارد.

نتیجه: گیل و پراس به اشتباه افتاده‌اند

در پاسخ به این اشکال‌ها گیل و پراس پاسخ‌های معتبری داده‌اند؛ ولی واقعیت آن است که آنچه آلمیدا و جویدیش را به لغزش درآورده، پیش‌تر خود گیل و پراس را نیز گرفتار کرده است و آنچه آنان توان دفاع از آن را دارند، صرفاً نتیجه‌ای است که به آن دست یافته‌اند؛ ولی برهان آنان برای رسیدن به این نتیجه راه به جایی نمی‌برد و از دید ما اعتبار آن مخدوش است.

آنان در برهان خویش از اصل دلیل کافی ضعیف بهره جسته‌اند، درحالی که جریان این اصل به این شکل، از اساس محل اشکال است. آنان ادعا کرده‌اند که اگر w ، جهان واقعی و p ، BCCF جهان واقعی باشد و ازسویی طبق اصل دلیل کافی ضعیف، جهانی هست w_1 که BCCF آن p_1 ، شامل p ، q و این گزاره ممکن که: « q تبیین‌گر p است»، می‌توان ثابت کرد که: $w_1 w =$ است.

روش آنان در اثبات این مطلب، در ضمن توضیح برهان گذشت. بیان ساده‌تر آن، چنین است: از آنجا که p_1 ، p و q به هم عطف شده‌اند؛ پس p نمی‌تواند مشتمل بر نقیض q باشد و الا p_1 نمی‌توانست درست باشد، چون اگر p شامل نقیض q شود، p_1 نقیضین را در خود جمع خواهد کرد و از آنجا که هر جهان باید ماکسیمال باشد؛ پس p نیز مشتمل بر q است. به همین ترتیب p گزاره « q تبیین‌گر p است» را نیز در خود دارد. اینک دوباره به مقدمات برهان دقت می‌کنیم. ما نمی‌دانیم آیا جهان واقعی مشتمل بر q هست یا خیر؟ یعنی محتمل است p ، مشتمل بر q باشد و محتمل است که نقیض q عضو p باشد. در این مرحله سراغ اصل دلیل کافی ضعیف می‌رویم. جهانی وجود دارد که در آن p و q جمع می‌شوند. اکنون پرسش ما این است که آیا مراد از p ، BCCF جهان واقعی است که احتمالاً q و نقیض q را در خود دارد؟ اگر چنین است، چون محتمل است که جهان واقعی نقیض q را در خود داشته باشد، احتمال وجود جهانی که p و q با هم جمع شوند، معلوم نیست و از اساس، در اینجا اصل دلیل کافی ضعیف را نمی‌توان به کار گرفت چه رسد به اینکه بخواهیم از جمع شدن p و q ، نبود نقیض q در p را ثابت کنیم که این همان مصادره به مطلوب است. اگر هم مراد از p ، BCCF جهان واقعی بدون لحاظ q باشد، فرض جهانی که در آن q عضو p باشد، فرضی کاملاً معقول است؛ ولی راهی برای اثبات اینکه آن جهان، همان جهان واقعی است نداریم. در واقع دیگر از عطف p و q در این جهان نمی‌توان نتیجه‌ای گرفت. چون فرض ما این است که p گزاره‌ای است که نسبت به q اظهارنظری ندارد.

نکته مهم آن است که با این روش، هر گزاره دیگری نیز به جای q گذاشته شود، نتیجه همان خواهد بود؛ یعنی آن گزاره عضو جهان واقعی است. چیزی که بسیار، منتقدان را برآشفته کرده است.

نتیجه‌گیری

گیل و پراس متأسفانه با برهانی نادرست، سعی در اثبات مدعای خود دارند و دیگران نتوانسته‌اند، نکته رهن برهان را به درستی نمودار کنند؛ ولی به هر حال متقن به لوازم

غیرقابل پذیرش آن شده‌اند و از همین رو اشکالاتشان نیز درباره‌ی لوازم غیرقابل قبول برهان است و از آنجایی که برخلاف خود برهان، نتیجه‌ی برهان گیل و پراس قابل دفاع است، آنان در مقام پاسخ‌گویی دائماً، از نتیجه‌ی خویش دفاع کرده و اشکالات وارد بر آن را رد کرده‌اند.

به نظر می‌رسد تمام اشکالات آلمیدا و جودیش و همچنین اپی نیز تلاشی برای بیان همین یک خطای بزرگ یا شاید تردستی احتمالاً ناخواسته‌ی گیل و پراس بوده باشد. آنان اشکالات خود را به شیوه‌های مختلف بیان کرده‌اند و همه‌ی آن‌ها مبتنی بر فرض گزاره‌هایی متناقض با q است که باید طبق این برهان، بتوانند عضو جهان واقعی باشند. تنها نکته‌ی مشکل اینک اگر ثابت شد q عضو جهان واقعی است، دیگر فرض نقیض q منتفی می‌شود؛ اما این به هیچ‌وجه ماجرا را به نفع گیل و پراس تمام نمی‌کند؛ چون اگر برهان را با نقیض q ، آغاز کنیم، نقیض q در p حضور خواهد داشت و بنابراین حضور q در آن ممتنع خواهد بود. این همان نتیجه‌ی ای است که راسموسن نیز به آن دست یافته است. او از سیستم S5 کمک می‌گیرد و از احتمال ضرورت، به ضرورت می‌رسد؛ ولی معتقد است که همین استنتاج بر نقیض گزاره نیز، قابل تطبیق است و لذا نتیجه در حقیقت، نهایی یا ضرورت است و امتناع و فرض میانی ندارد. برهان نادرست گیل و پراس همچنان که می‌تواند ضرورت مفسر را برساند، می‌تواند نتیجه‌اش امتناع مفسر نیز باشد. قضیه درباره‌ی اپی نیز از همین قرار است. در واقع گیل و پراس بیش از آنکه به براهین توجه کنند، به لوازم آن‌ها دقت می‌کنند و چون لازمه‌ی مورد ادعای اپی چندان ناخوشایند نبود، متفتن نکته‌ی انحرافی برهان او نشدند. همچنان که در انکار مدعای آلمیدا و جودیش به جای پرداختن به اصل برهان آنان، پیش‌تر و بیشتر به انکار لوازم آن و تبیین صحت نتیجه‌ی برهان خویش پرداخته‌اند. چیزی که گیل در پاسخ به اشکال آلمیدا و جودیش، به آن تصریح کرده است.

منابع

- ۱) امینی، عبدالله و محمدجواد صافیان، «تفسیر شوپنهاور بر اصل جهت کافی»، حکمت و فلسفه، س ۷، ش ۳، ۱۳۹۰.
- ۲) اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- ۳) سالم، مریم و محمد سعیدی مهر و رضا اکبریان، «تحلیل معنایی علیت در فلسفه ارسطو
- ۴) لاینیتس، مونادولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ۵) لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: فروزان روز، چ ۵، ۱۳۹۶.
- ۶) و ابن سینا»، ۱۳۸۹.
- ۷) یثربی، سید یحیی، تاریخ تحلیلی انتقادی فلسفه اسلامی، چ ۱، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی.
- 8) Cosmological Argument (2004), Bruce R. Reichenbach , Stanford Encyclopedia of Philosophy, (Fall 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/fall2019/entries/cosmological-argument/>
- 9) Freeman, Charles (1999), The Greek achievement: The Foundation of the western World. Allen lane
- 10) A New Cosmological Argument, Richard Gale and Alexander Pruss, Religious Studies by Cambridge University Press 35,1999
- 11) <http://alexanderpruss.com/papers/NewCosmo.html>
- 12) A New Cosmological Argument Undone (2002), Almeida Michael and Neil D. Judisch, International Journal for the Philosophy of Religion 51, 55-64.
- 13) https://www.researchgate.net/publication/226174476_A_new_cosmological_argument_undone
- 14) On A New Cosmological Argument, Oppy Graham, 2000, Religious Studies by Cambridge University Press, 36(3):345-353
- 15) A Response to Oppy, and to Davey and Clifton (Mar 2002), Richard M. Gale and Alexander R. Pruss, Religious Studies by Vol. 38, No. 1, pp. 89-99
- 16) A Response to Almeida and Judisch, Alexander R. Pruss and Richard M. Gale, 2003, International Journal for Philosophy of Religion, n.53, 65-7

- 17) <http://alexanderpruss.com/papers/ResponseAandJ.html>
- 18) From Possibility to Actuality, The Argument from S5, Joshua Rasmussen, <http://joshualrasmussen.com/s5/>
- 19) Prospects for a Sound Stage 3 of Cosmological Arguments, 2000, Jerome Gellman, Cambridge University Press
- 20) On The Nature and Existence of God, Richard M. Gale, 1991, Cambridge University Press
- 21) A Critical Assessment of Contemporary Cosmological Argument, towards a Renewed Case for Theism, 2012, Emanuel Rutten, Wohrmann Print Service